

تقیه در نگاه اسلام (تقیه در تاریخ و اقسام آن)

غلام مرتضی انصاری *

چکیده

با اینکه تقیه یکی از احکام قرآنی و عقلانی است و تقیه هنگام با آغاز حیات انسانی و خصوصاً در آغاز نشر اسلام امضاء شده. در جواز بودن آن را هر عاقل انسان قبول دارد، ولی گروهی از دشمنان تشیع و اهل بیت که گروه تکفیری است، چهره واقعی تقیه را وارونه نشان داده و مردم ساده لوح را بر علیه مکتب تشیع می شوراند ما در این مقاله چهره اصلی و حقیقی تقیه را توضیح و اشکالات و ابهامات مخالفان را جواب قانع کننده داده و حقانیت این حکم را از قرآن و سنت و اجماع و عقل و فطرت ثابت می کنیم.

کلیدواژه‌ها: تقیه، سپر، ترس المؤمن، اضطرار، مدارات، توریه.

* طلبه سطح چهار مجتمع آموزش عالی فقه.

مقدمه

تقیه، حکمی است اسلامی که مطابق قرآن و حدیث و بنای عملی عقلاء است و هیچ فرد و یا گروهی از ایمان و اعتقاد به آن، دریغ ندارد. در عین حال افراد گمراه تلاش کرده‌اند که این حکم را به گونه‌ای دیگر بفهمند که چهره اسلامی تقیه را دگرگون سازند، و آن را از روح و جوهر اسلام دور سازند. این بیمار دلان خواسته‌اند قائلین به مشروعیت آن را گاهی متهم به کفر و گاهی متهم به نفاق کنند و این به طبقه عوام هم سرایت کرده است. البته بار معصیت آن بر دوش علماء متعصبی است که سفهاء و گمراهان را به دنبال خود کشیده‌اند. لذا ما سعی کنیم که چهره حقیقی این بحث تقیه را ترسیم نماییم و شبهات و اشکالاتی که در این مورد وارد شده، را جواب کامل و متقن داده باشیم. چنانچه در ضمن نگاه کردن به مباحث معلوم خواهد شد که: تقیه در لغت به معنای صیانت نفس از ضرر و در اصطلاح به معنای اظهار خلاف باطن و هماهنگی با مخالفان است مشروط به اینکه آنچه نهفته است حق باشد. شرائط و آثار و اقسام تقیه و همان طور ادله مشروعیت از کتاب، سنت و عقل را بیان نموده است. تقیه هنگام با‌آغاز حیات انسانی و خصوصاً در آغاز نشر اسلام امضاء شده. تقیه در دنباله بحث امر به معروف و نهی از منکر مطرح می‌شود و به اقسام مختلفی مانند، خوفی، مداراتی، کتمانی و... بر آن مترتب شده و تاریخچه تقیه را مفصل بیان کرده است، خصوصاً تقیه نسبت به ائمه^ع را باز در چند موارد بیان کرده و در بخش دیگری موارد وجوب و حرمت و مباح بودن تقیه را ذکر کرده است و ثابت کرده است که این قانون تقیه از مختصات شیعه نیست بلکه در تمام مکاتب و فرق انسانی این قانون مسلم است، حتی اعم از انسان و حیوان و نیز ثابت کرده است که تقیه برای خود معصومین^ع اعم از پیامبر و ائمه طاهرين^ع منتهی با چند شرائط که در ضمن این فصل ذکر شده، جائز می‌باشد.

و اما شیعه به جهت پناه بردن به قانون تقیه از ستم حکام جور به آن اشتها یافته و الا همه مسلمانان قائل به مشروعیت آن هستند. راز این تشهیر شیعه نسبت به تقیه این است که

به خاطر پیروی از خاندان عصمت و طهارت^۱ همواره در برابر حکام جور و ستم به مبارزه برخاسته و آنها را به قهر و غلبه بر گروه مردم سوار شده و با ضربه آتش به جان مردم افتاده‌اند، محکوم کرده است. چنین موقعی حکام را به دشمنی با شیعه وامی‌دارد. زیرا تنها گروهی که برای حکومت آنها خطرناک است، شیعه است. از این رو کشتار شیعه، امر عادی بود و افراد بی شماری از پیروان اهل بیت^۲ قربانی استبداد و جور حکام شده‌اند. اما اسباب تقیه چه بوده، این را مفصل ذکر نموده است مانند: ترس از ضرر جانی و مالی و عزت نفس و ناموس و طلب اصلاح امت است که لزومی ندارد این اسباب برای همه آشکار باشد، زیرا حالات انسانها نسبت به اسباب تقیه متفاوت است. در حصه دوم همه اشکالاتی را که وهابیه‌ها و دیگر اهل سنت بر شیعه گرفته متذکر شده است. و ثابت کرده است که: تقیه از بدعت‌های شیعه نیست و با علم امامت و عصمت و جهاد منافی ندارد. و اصلاً تقیه از نفاق و کذب نیست. و مانع از امر به معروف و نهی از منکر و باعث تحلیل حرام و تحریم حلال، و موجب عدم اعتماد به کلام معصومین^۳ نمی‌باشد و با روایت سلونی سلونی قبل از آن تفقدونی هیچ منافاتی ندارد. در پایان بحث از خود اهل سنت و شبهه ایجاد کنندگان و معاندین شیعه از طرف مکتب تشیع چند تا سوالاتی را مطرح کرده‌ام و ناگفته نماند که چرا این موضوع را انتخاب کردم، بیان شود: در کشورهای مختلف مانند عربستان و پاکستان و هندوستان و افغانستان... سوء تبلیغات وهابیت بیش از حد وجود دارد. و بین مردم مسلمانان ساده لوح با حرف‌های پرفریب و اشکالات و شبهات بی اساس بر علیه شیعه نفرت پیدا می‌کند و نسبت به شیعه در دل و اذهان مردم نفرت و شکوک پیدا می‌کند و تقیه یکی از این عناوین شبهات وهابیت می‌باشد، لذا لازم دانستم که یک کتابی در این زمینه از کلمات گوهر بار قرآن کریم و پیامبر اکرم^۴ 7 و ائمه طاهرین^۵ و دانشمندان ارجمند این مکتب حقه را جمع آوری کنم و بعنوان جوابی برای اشکالات آنها باشد. از خداوند متعال خواستارم که دراین راستا توفیق عمل با اخلاص به بندگان خود عنایت بفرماید.

تعریف تقیه

تقیه در لغت همان تقوی و اتقاء است که به معنی پرهیز کردن و خویشتن داری است. بنابراین تقیه از نظر مفهوم لغوی به عمل کسی گفته می‌شود که کارش آمیخته با يك نوع مراقبت و خویشتن داری باشد و در اصطلاح:

التقیه ستر الاعتقاد و مکاتمه المخالفین و ترك مظاهرتهم بما یعقب ضررا فی الدین و الدنيا.^۱ تقیه مستور داشتن اعتقاد باطن و کتمان در برابر مخالفان به خاطر اجتناب از زیانهای دینی و دنیوی است.

در این تعریف دو چیز مشاهده می‌شود: یکی مسئله کتمان اعتقاد باطنی و دیگری پیشگیری از زیان و ضررهای معنوی و مادی است، معلوم است هدف از این پیشگیری رعایت مصالح و منافع شخص مقدم داشتن آن بر مصالح اجتماعی نیست بلکه برعکس است و در آثاری که از طریق اهلبیت^۲ رسیده است، تقیه به نام حسنه و سپر مؤمن به حساب آمده و گاهی ترس المؤمن و گاهی ترس اللہ.^۳ بعداً يك آمار اسامی تقیه که از آیات و روایات به دست می‌رسد، ترسیم خواهیم کرد که حدوداً بیست و پنج تا خواهد بود.

تعریف تقیه در کلام شیخ انصاری P

ایشان در «رساله فی التقیه» می‌فرماید: المراد من التقیه هنا التحفظ عن ضررالغیر بموافقته فی قول او فعل مخالف للحق.^۳

مراد از تقیه در اینجا عبارت است از خود را نگه داشتن از ضرر رساندن دیگری بوسیله موافقت با او در گفتار یا کرداری که مخالف حق است، این تعریف جامع نیست، چون همه انواع تقیه لا اقل تقیه مداراتی در تعریف نمی‌گنجد.

تعریف تقیه در کلام شهید اول P

ایشان در کتاب القواعد خود چنین می‌فرماید: التقیة مجاملة الناس بما يعرفون و ترك ما ینکرون حذرا من غوائلهم.^۴ یعنی تقیه عبارت است از به نیکی معاشرت کردن با مردم به وسیله بجا آوردن آنچه می‌شناسند و ترك کردن آنچه می‌شناسند به جهت دوری کردن از دردسرهای آنان. این تعریف بیشتر تقیه مداراتی را می‌رساند و شامل کافر و مسلمانان هر دو می‌شود و نیز شامل مخالفان از اهل سنت می‌شوند و حتی موافقان نیز شامل می‌شوند.

تعریف جامع و مانع تقیه

با توجه به موارد مختلف تقیه به نظر می‌رسد که تعریف ذیل بتواند تعریف جامع و مانعی از تقیه باشد:

التقیة اخفاء حق عن الغير و اظهار خلافه لمصلحة اقوی.^۵ تقیه مخفی نمودن حق از دیگران با اظهار خلاف آن به جهت مصلحتی است که مهم تر از مصلحت اظهار آن می‌باشد، دو عبارت (اخفاء حق) و (اظهار) شامل بر دو قسم تقیه کتمانی و غیر کتمانی می‌شود و تقیه مداراتی را نیز بر می‌گیرد، اما کلمه مصلحت که نقطه ثقل این تعریف و ارتباط دهنده بین معنای لغوی و اصطلاحی تقیه می‌باشد؛ در این صورت مصلحت بمعنای مرادف دفع مفسده و جلب منفعت می‌باشد، در لغت جلوگیری از هرج و مرج می‌باشد و تقسیم‌بندی آن چنین می‌باشد:

مصلحت یا حفظ از ضرر است و یا جلب منفعت. و حفظ از ضرر يك مرتبه شخصی است که خود آن بر سه قسم است ۱. ضرر جانی ۲. ضرر آبرویی ۳. ضرر مالی. و يك مرتبه نوعی است که بر چهار قسم است: ۱. ضرر به دین اسلام. ۲. ضرر به مذهب شیعه ۳. ضرر به مسلمانان ۴. ضرر به شیعیان.

قسم دوم مصلحت (جلب منفعت) یا شخصی است که مصداق تقیه نمی‌تواند باشد و یا

نوعی است که بر سه قسم تمام می شود:

۱. حفظ وحدت ۲. کسب آبرو برای دین اسلام ۳. کسب آبرو برای تشیع^۶

اسماء تقیه در روایات

در روایات تقیه با نامهای مختلف یاد شده است که بعضی از آنها را متذکر می شویم:

۱. دین الله ۲. جنه ۳. خیر الدنيا ۴. حصن ۵. صون ۶. شعار ۷. ایمان ۸. عز ۹. قره العین ۱۰. سنن الانبیاء ۱۱. سر ۱۲. حرز ۱۳. خباء ۱۴. حجاب ۱۵. مداراة ۱۶. ضروره ۱۷. اضطرار ۱۸. افضل الاعمال ۱۹. میزان المعرفة ۲۰. مدهانة الاعداء ۲۱. حفظ اللسان ۲۲. عبادہ ۲۳. توریة ۲۴. عبادة السریة ۲۵. وقایة الدین ۲۶. سلامت ۲۷. ترس و...^۷
- عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ * قَالَ قَالَ النَّبِيُّ نُزُسُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ.^۸

آثار و فوائد تقیه

۱. بهترین فائده تقیه حفظ خون شهیدان بوده.

شیعیان در هر زمان مظلوم بودند و برای جلوگیری از ریختن خونهای شیعه تقیه بهترین وسیله بوده، چنانچه امام جعفر صادق * فرمودند: شما شیعیان در میان مردم چون زنبور عسل هستید. اگر پرندگان می دانستند که در درون زنبوران چیست، همه را می خوردند و چیزی از آنان باقی نمی ماندند و اگر مردم می دانستند که در درون شما محبت خاندان ما وجود دارد، شما را با زبانهایشان می خوردند و در پنهان و آشکار به شما بد می گفتند. خدا رحمت کند بندهای را که بر ولایت ما است.^۹

۲. حفظ اسلام و تقویت آن

این دومین فائده تقیه است که اهلبیت^{۱۰} برای حفظ اسلام و مسلمانان می کوشیدند تا جامعه اسلامی بعنوان يك جامعه واحد و قوی در صحنه ظاهر گردد تا دشمنان از آن بترسند و جرئت بر آنان پیدا نکنند.

برای همین هدف بزرگ، ائمه طاهرين^{۱۰} به ما شیعیان خود تاکید می‌کردند، چنانچه امام صادق^{۱۱} به شیعیان خود فرمودند: مبدا کاری انجام دهید که ما را به آن سرزنش کنند، زیرا پدر و مادر را در کاری که فرزندش انجام داده، مورد سرزنش قرار می‌دهند. برای کسی خود را به او وابسته کرده اید و از دیگران به خاطر او بریده اید، آبرو و زینت باشید و مایه بد نامی او نشوید. در میان تیره‌های مخالفت نماز بخوانید و بیماران آنها را عنایت کنید و در تشییع مرده‌های آنها حاضر شوید، مبدا آنها در کار خیری بر شما پیشی گیرند، شما به کار خیر از آنها سزاوارترید.

به خدا که خداوند چیزی مانند خبئه یعنی پنهانی عبادت نشده. سؤال کرد: خبئه یعنی چیست؟ فرمود: التقیه.^{۱۰}

ملاحظات این دستورات، کوشش و تلاش ائمه^{۱۱} برای وحدت جامعه اسلامی و ایجاد انس و الفت در میان مسلمانان است.

شرائط تقیه

تقیه نمودن در هر زمان و شرائطی خوبی ندارد، بلکه زمان خاص و شرائط ویژه را می‌طلبید، تا تظاهر به کار قبیح و باطل مجاز باشد، لذا شرائط و اسباب طوری فراهم شده باشد که قباحت کار برداشته شود. شیخ الطائفه شیخ طوسی^P با پیروی از استادش سید مرتضی^P برای روا بودن ارتکاب به فعل قبیح، سه شرط ذکر می‌کند و آن عبارت است از: ترس بر جان خویش داشتن، یعنی اگر آن فعل قبیح را انجام ندهد، او را می‌کشد. هیچ راهی برای فرار از انجام دادن آن کار زشت و باطل نداشتن. کار قبیحی که به انجام آن مجبور شده باشد، از کارهای باشد که با اجبار و ناچاری، قباحت آن برداشته شوند و مصداق قبیح قرار نه گیرد.

تقیه در تاریخ

برگشت تاریخ تقیه در انسان در همان لحظاتی بر می‌گردد که خود را از دفع کردن خطرات از نفس خود یا از عقیده خود، عاجز می‌بیند و این عاجزی در انسان در گام به گام است و این يك حالت طبیعی انسان است که انسان خوف را از خود دور کند، در این امر طبیعی تمام عالم بشریت حتی تمام عالم ذی روح «حیوانات» مساوی است. مفهوم تقیه که خیلی وسیع می‌باشد، لذا نمی‌تواند این را فقط در يك گوشه زندگی انسان محدود کرد، بلکه این در تمام شئون زندگی انسان وجود دارد، چه این اخطار طبیعی از گرسنگی باشد چه از گرما چه از سرما باشد، چه از مرض باشد و چه از زندگی و امثال آنها باشد، انسان يك روش واسلوبی را دنبال می‌کند که به وسیله آن از این خطرات خود را حفظ کند.

ولی در این خطرات طبیعی هیچ جنگ و جدالی ندارد که همه حیوانات و انسان متفق‌اند، ولی تقیه آن است که انسان از خطرهای غیر طبیعی مواجه می‌شود، مثل ظلم انسان به برادر خود در سایه اجتماعی و سیاسی.

حضرت آدم x و تقیه

اولین جریمه قتل عمدی در ریختن خون برادر حسادتاً و عدواناً در زمان آدم واقع شد و قرآن این واقعه را چنین بیان کرده است:

و داستان دو فرزند آدم را بحق بر آنها بخوان: هنگامی که هر کدام، کاری برای تقرّب (به پروردگار) انجام دادند؛ اما از یکی پذیرفته شد، و از دیگری پذیرفته نشد؛ (برادری که عملش مردود شده بود، به برادر دیگر) گفت: «به خدا سوگند تو را خواهم کشت!» (برادر دیگر) گفت:

من چه گناهی دارم؟ (زیرا) خدا، تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد! اگر تو برای کشتن من، دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی‌گشایم، چون از پروردگار جهانیان می‌ترسم! من می‌خواهم تو با گناه من و خودت (از این عمل) بازگردی (و بار هر

دو گناه را به دوش کشی؛ و از دوزخیان گردی و همین است سزای ستمکاران! نفس سرکش، کم کم او را به کشتن برادرش ترغیب کرد؛ (سرانجام) او را کشت؛ و از زیانکاران شد.^{۱۱}

در تاریخ آمده، چون هابیل وصی حضرت آدم × بود پس از شهادت ایشان وصایت به طرف برادرش شیث × منتقل شد. و اولین کسانی که تقیه کرد حضرت شیث × بود، که از قابیل تقیه کرد. به ایشان خداوند علم عطا کرده بود، اگر تقیه نه کرده بود روی زمین از عالم خالی می شد، لذا ایشان تقیه کرد

از این روایت استفاده می شود که تقیه ولیده عجز از مقاومت ظالم یا اقتضای مصلحت در عدم مقاومت است و این امر فطری است در انسان که هابیل با کتمان، وصایت را حفظ کرد و آنچه برای او از ارث رسیده بود، به قابیل نه گفت و این کار جز این نبود که حق را از دست نا اهلان حفظ کند و این سنتی است که تمام انبیاء و اولیاء و صالحین × بر آن عمل کردند. طبری در تاریخ خودش چنین روایت کرده است: حضرت آدم × قبل از وفات یازده روز مریض شدند و شیث × پسر خود راجا نشین خود قرار دادند و فرمود: که این وصیت نامه از قابیل مخفی کند.^{۱۲}

حضرت ابراهیم × و تقیه

ابراهیم خلیل × تمام عزائم بت پرستان و مشرکان را در خاک دفن کرد، حتی این قوم او آماده شدند که او را در آتش بسوزانند، قرآن این واقعه را چنین نقل می کند:

ما وسیله رشد ابراهیم × را از قبل به او دادیم؛ و از (شایستگی) او آگاه بودیم... آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: «این مجسمه های بی روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می کنید؟!» گفتند: «ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند.» گفت: «مسلماً هم شما و هم پدرانتان، در گمراهی آشکاری بودهاید!» گفتند: «آیا مطلب حقی برای ما آورده ای، یا شوخی می کنی؟!» و به خدا سوگند، در غیاب شما، نقشه ای برای نابودی

بتهایتان می‌کشم! سرانجام (با استفاده از یک فرصت مناسب)، همه آنها - جز بت بزرگشان - را قطعه قطعه کرد؛ شاید سراغ او بیایند (و او حقایق را بازگو کند)! (هنگامی که منظره بتها را دیدند)، گفتند: «هر کس با خدایان ما چنین کرده، قطعاً از ستمگران است (و باید کیفر سخت ببیند)! (گروهی) گفتند: شنیدیم نوجوانی از (مخالفت با) بتها سخن می‌گفت که او را ابراهیم × می‌گویند: (جمعیت) گفتند: او را در برابر دیدگان مردم بیاورید، تا گواهی دهند! (هنگامی که ابراهیم × را حاضر کردند)، گفتند: تو این کار را با خدایان ما کرده‌ای، ای ابراهیم؟! گفت: بلکه این کار را بزرگشان کرده است! از آنها پرسید اگر سخن می‌گویند! آنها به وجدان خویش بازگشتند؛ و (به خود) گفتند: حَقّاً که شما ستمگرید! سپس بر سرهایشان واژگونه شدند؛ و حکم وجدان را بکلی فراموش کردند و گفتند: تو می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند!^{۱۳}

بخاری روایت می‌کند: حضرت ابراهیم × سه تا دروغ گفت: دو تا دروغ از این در ذات خدا «قوله انی سقیم» و «بل فعله کبیر هم» و دروغ سومی: زن ابراهیم × ساره خیلی چهره زیبای داشت نزد فرعون کسی توصیفش کرد. او حکم داد که او را بیاورد، وقتی نزد ابراهیم × آمد و پرسید این کیست که همراهت هستش؟ گفت: این خواهرم است و به سارا نیز گفت که تو مرا تکذیب کن ... در حالی که او زنش بوده، علت تقیه حضرت ابراهیم × چه بود؟ چون خوف داشت که فرعون ابراهیم × را بکشد.^{۱۴}

حضرت یوسف × و تقیه

واقعه حضرت یوسف × خیلی طولانی و معروف است لذا خلاصه کلام را بیان کنم، آن این است که حضرت فرمود:

فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَتَاهَا الْعِيرُ
إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ؛^{۱۵} و هنگامی که (مأمور یوسف) بارهای آنها را بست، ظرف
آبخوری پادشاه را در بارِ برادرش گذاشت؛ سپس کسی صدا زد؛ «ای اهل قافله،
شما دزد هستید!» در حالی که آنها دزدی نه کرده بودند.

لذا روایت جعفر بن مسعود از امام صادق × همین مطلب را واضح می‌کند. امام فرمود:
عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ × التَّقِيَةُ مِنْ دِينِ اللَّهِ - قُلْتُ مِنْ
دِينِ اللَّهِ قَالَ إِي وَ اللَّهِ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَقَدْ قَالَ يُوسُفُ أَيُّهَا الْعَبْرِيُّ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ
وَ اللَّهُ مَا كَانُوا سَرَقُوا شَيْئًا وَ لَقَدْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ إِنَّي سَقِيمٌ وَ اللَّهُ مَا كَانَ سَقِيمًا.^{۱۶}

حضرت موسی × و تقیه

قرآن کریم از شجاعت حضرت موسی × در آیات متعدد سخن گفته است که چه جور با
فرعون مواجه شد؟ که فضیلت ایشان از بسیاری از پیامبران^{۱۷} بیشتر است:

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ
دَرَجَاتٍ.^{۱۷} یعنی بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم؛ برخی از
آنها، خدا با او سخن می‌گفت؛ و بعضی را درجاتی برتر داد.

بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم؛ برخی از آنها، خدا با او سخن
می‌گفت؛ و بعضی را درجاتی برتر داد؛ باوجود این همه شجاعت در بعضی دوران زندگی
در تبلیغ رسالت به مردم، تقیه می‌کردند و این خوف و تقیه برای خوف و ترس از نفس خود
نه بود بلکه ترس از غلبه باطل به حق بود. وقتی خداوند به موسی و هارون^{۱۸} حکم فرمود:
اِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ.^{۱۸} این با قول لین صحبت
کردن و اعلان جنگ بر علیه او نکردن درحالی که فرعون در اوج طغیان و نافرمانی خویش
بود، یک نوع تقیه می‌باشد. منتهی این تقیه با فرعون تقیه مداراتی می‌باشد نه خوفیه، اما
نسبت به اصحاب موسی × قرآن مجید اشاره می‌کند:

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يَذَّبِحُ
أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ؛^{۱۹} همانا فرعون در زمین
(مصر) تکبر و گردن کشی آغاز کرد و میان اهل آن سرزمین تفرقه و اختلاف
افکند، طایفه‌ای از آنها (بنی اسرائیل) را سخت ضعیف و ذلیل می‌کرد، پسرانشان
را می‌کشت (که مبادا به ظهور موسی قدرت یابند) و زنانشان را زنده می‌گذاشت

(که به خدمت پردازند)، همانا فرعون مردی بسیار مفسد و بد اندیش بود.

این خوف بر مردم بود، اما در قصه ولادت حضرت موسی × که قرآن سخن می گوید از معنی این کلمات معلوم می شود که کسانی که دعوت موسی × را قبول کرده بودند ایمان خویش را کتمان کردند تا زمانی که موسی × به وسیله دعوت به ایمان خود را اظهار کرد و در تاریخ بعضی از اصحاب و مؤمنین موسی × را قرآن ثبت کرده که درج ذیل می باشد:

مؤمن آل فرعون و تقیه

قرآن می گوید:

وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ. ۲۰ و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت گفت: «آیا می خواهید مردی را بکشید به خاطر اینکه می گوید: پروردگار من «الله» است، در حالی که دلایل روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟! اگر دروغگو باشد، دروغش دامن خودش را خواهد گرفت؛ و اگر راستگو باشد، (لااقل) بعضی از عذابهایی را که وعده می دهد به شما خواهد رسید؛ خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغگوست هدایت نمی کند.

ابن کثیر می گوید: این پسر عموی فرعون بوده و ایمان خود را از قوم خود کتمان کرده بود و در اسم او اختلاف دارد و بعضی گفتند اسمش شمعان بوده. به هر حال وقتی فرعون اراده قتل موسی × کرده؛ از حواریان خود مشوره کرده بود. وقتی این مؤمن از این سازش آگاه شده ترسید، به طوری مشوره به فرعون گفت:

وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ؟! و مرد با ایمانی از آل فرعون که ایمانش را پنهان می داشت (با فرعونیان) گفت: آیا مردی را به جرم اینکه می گوید: پروردگار من خداست می کشید، فرعون

تقیه در نگاه اسلام (تقیه در تاریخ و اقسام آن) □ ۱۳

در جوابش گفت: قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى؛^{۲۱} فرعون باز گفت: جز آن که رأی (به قتل موسی) دادم رأی دیگر نمی‌دهم.^{۲۲}

ثعلبی گفته: این شخص حزقیل بوده و از اصحاب فرعون بود و آن همان نجاری است که برای مادر موسی × تابوت درست کرده که موسی × را در همان تابوت گذاشت و در دریای نیل القاء کرد. در روایت اهل بیت[^]، ایمان و کتمان ابوطالب × را با ایمان و کتمان مؤمن آل فرعون تشبیه کرده است. چنانچه امام حسن العسکری × فرمود: ان اباطالب کمؤمن آل فرعون یکتُم ایمانه.^{۲۳}

آسیه بنت مزاحم و تقیه

ایشان زن فرعون می‌باشد. در قرآن آمده:

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛^{۲۴} و باز خدا برای مؤمنان (آسیه) زن فرعون را مثل آورد هنگامی که (از شوهر کافرش بیزاری جست و) عرض کرد: بار الها (من از قصر فرعون و عزت دنیوی او گذشتم) تو خانه‌ای برای من نزد خود در بهشت بنا کن و مرا از شر فرعون (کافر) و کردارش و از قوم ستمکار نجات بخش.

در روایات اهل بیت[^] آمده است که ایشان از زوجات نبی در بهشت است.^{۲۵}

اصحاب کهف و تقیه

از امیرالمؤمنین × حدیثی نقل شده، فرمود:

إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا وَ كُونُوا فِي أَهْلِ مِلَّتِكُمْ كَأَصْحَابِ الْكَهْفِ وَ إِيَّاكُمْ أَنْ تَنْفُسُوا أَمْرَكُمْ إِلَى أَهْلِ أَوْ وَلَدٍ أَوْ حَمِيمٍ أَوْ قَرِيبٍ فَإِنَّهُ دِينُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِي أَوْجَبَ لَهُ التَّقِيَةَ لِأَوْلِيَائِهِ فَيُثَلِّتُكُمْ قَوْمَكُمْ.^{۲۶}

روایت امام حسن العسکری × مؤید این اقوال می‌باشد:

قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ x قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ إِنَّمَا فَضَّلَهُمُ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ أَجْمَعِينَ بِشِدَّةٍ مُدَارَاتِهِمْ لِأَعْدَاءِ دِينِ اللَّهِ وَحُسْنِ تَقِيَّتِهِمْ لِأَجْلِ إِخْوَانِهِمْ فِي اللَّهِ؛^{٢٧} رسول خدا ﷺ فرمود: بیشک انبیای الهی بر دیگر انسانها برتری دارند، به خاطر این است که آنها با دشمنان خدا به شدت مدارات می‌کردند اور بر ای دوستان آنها به خاطر خدا تقیه حسن داشتند.

اینها بعضی از مواردی از تقیه در زمان قبل از اسلام رخ داده بودند. که در قرآن و کتب تفسیر و تاریخ و در کتب روایی شیعی و سنی هردو نقل شده بودند. از اینجا واضح و روشن می‌شود که تقیه ریشه قرآنی دارد. و هیچ کس از این حقیقت نمی‌تواند انکار کرد.

تقیه پس از ظهور اسلام

اسلام چون از ابتدا غریب بوده و غریب ماند چون در ابتدای اسلام تعداد مسلمین خیلی کم و مردم آن زمان در وهمیات و انحرافات و ضلالات اسیر بودند و رسول گرامی آنها را از این ضلالت و انحرافات بیرون آورد. قرآن می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛^{٢٨} اوست که در میان مردم بی‌سواد، پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و آنان را از آلودگی‌های فکری و روحی پاکشان کند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد، و آنان به یقین پیش از این در گمراهی آشکاری بودند.

این از خصائص تعالیم اسلام بود که انسان را تا مقام بالا بکشاند و تربیت بد هد و قفل‌های که بر عقل و نفس را زده بود دور بیندازد و تمام بنی‌نوع انسان را مساوی نگاه می‌کرد و برای فضیلت انسان فرمود: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىكُمْ؛^{٢٩} بی‌تردید گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست» و همین‌طور پادشاهان ظالم و جابرانی که در خون مستضعفین و فقراء و بندگان، زندگی میکردند، این پیغام را شنیدند، خاموش نماندند. و در پی ریشه‌کنی اسلام فعال شدند و این سبب شد که اسلام غریب شود.

ابوطالب × و تقیه

بعضی از اسیران شهوت نفس و حب دنیا و ریاست دین فروش و طمع درهم و دینار با موافقت ظالمین در کتاب‌های خود نوشته‌اند که ایمان ابوطالب × مشکوک است. و نعوذ بالله . او مشرک است. در حالی که ابوطالب × در شخصیت و عظمت و موافقت ایشان با اسلام روشن و واضح است. و او را شرف حمایت اسلام به حمایت پیامبر حاصل است. که نبی اکرم 7 را از کید و مکر و فریب قریش و از جنایات آنها حفاظت و نگهداری کردند. و اجازه ندادند که قریش او را بکشند.

اگر ایمان قوی به اسلام و پیامبر اسلام 7 نبود چه جور ایشان از پیامبر اسلام 7 در موقع دعوت ذی‌العشیره چنین خطاب کرد:

والله لن يصلوا اليك بجمعهم حتى اوسد في التراب دفينا
فاصدع بامرک ما عليك غضاض هوا بشر بذاك وقرمنک عیونا
و دعوتی و علمت انتک ناصحی ولقد دعوت و کنت ثم امینا
و لقد علمت بان دین محمد 7 من خیر ادیان البریة دینا^{۳۰}

اگر ابوطالب × ایمان نداشت مثل ابولهب که او نیز عموی پیامبر 7 بود، مورد مذمت خداوند می‌شد. ولی ایمان ابوطالب × برای ما از کلام پیامبر 7 و ائمه طاهرین ^ روشن و ثابت است. و خدمت ایشان در برابر اسلام و پیامبر اسلام 7 نیز از کسی پوشیده نیست. حتی ابن ابی‌الحدید در ضمن اشعاری می‌گوید:

لولا ابوطالب و ابنه لما مثل الدین شخصا فقاما
فهذا بمکة آوی و حامی و هذا بیثرب جس الحماما^{۳۱}

اگر ابوطالب × و فرزندش نبودند، دین اسلام نمونه و برپا نمی‌شد. پس او (ابوطالب ×) در مکه پناه داد و حمایت کرد، و این (علی ×) در مدینه بامرگ دست و پنجه نرم می‌کرد. اگر علی × نبود ابوطالب × سید السادات المسلمین و السابقین الاولین می‌شد.

جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند: من از رسول خدا 7 از میلاد امیر المؤمنین × پرسیدم و آن حضرت از ولادت او شرح داد، تا اینکه گفت که ابوطالب × مکه رفته بود. من گفتم:

جابر بن عبدالله انصاری عرض کرد: یا رسول الله ﷺ! خدا بزرگ است؛ مردم می‌گویند که ابوطالب × در حالت کفر از دنیا رفته است! فرمود: ای جابر خداوند از همه عالم و دانا تر به عالم غیب است، شبی که مرا به معراج برد و به عرش رسید، چهار نور را دیدم. گفتم خدا یا این چهار نور از آن کیست؟! خداوند جواب داد: ای محمد؛ این عبدالمطلب و ابوطالب و پدرت عبدالله و برادرش طالب است. گفتم خدای من و آقای من اینها چگونه به این درجه والا رسیدند؟! خداوند فرمود: باکتمان کردن ایمان و اظهار کفر در مقابل کفار و صبر کردن بر آن به این مقام رسیدند.^{۳۲}

یونس بن نباته از امام صادق × روایت می‌کند:

قال × یا یونس ما یقول الناس فی ایمان ابوطالب × قلت جعلت فداک، یقولون «هو فی ضحضاح من نار و فی رجليه نعلان من نار تغلی منهما ام رأسه». فقال کذب اعداء الله، ان اباطالب × من رفقاء النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً.^{۳۳}

چنان‌که «محمد بن یونس» از پدرش از امام صادق × نقل می‌کند که آن حضرت به

من فرمود:

ای یونس مردم درباره ابوطالب چه می‌گویند؟ عرض کردم فدایت شوم می‌گویند: «هو فی ضحضاح من نار و فی رجليه نعلان من نار تغلی منهما ام رأسه»: ابوطالب × در مایعی از آتش و در پاهایش کفشی از آتش است که مغزش را می‌جوشاند. امام فرمود: به خدا سوگند دشمنان خدا دروغ گفتند. همانا ابوطالب × از رفقای انبیا صدیقین، شهداء و صالحین می‌باشد و چه خوب رفقای هستند.^{۳۴}

کوتاه سخن این‌که: اگر علمای اهل سنت نیز کمی انصاف به خرج بدهند ایمان ابوطالب ×

آن هم در سطح بسیار بالا، ثابت و مسلم است ولی برخی از اهل غرض و عناد نظر به يك

روایت ضعیف و مجعول معروف به حدیث «ضحضاح» گفته‌اند که: ابوطالب × پدر امیرالمؤمنین و عموی بزرگوار پیامبر اکرم ﷺ ایمان نیاورده از دنیا رفته است، اگر این افراد اهل غرض و عناد نبودند، مسلماً از میان آن همه روایات به یک روایت جعلی استناد نمی‌کردند؛ و شیخ بطحا مؤمن قریش بزرگ حامی پیامبر را به بی‌ایمانی متهم نمی‌ساختند.^{۳۵}

محققان در روایان این حدیث بررسی و تحقیقات عمیق و وسیعی انجام داده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که روایان حدیث مزبور مورد اعتماد نیستند، برخی از این روایات از نظر علمای اهل سنت، کذاب و بعضی دیگر مجهول و بعضی از آنها با علی × و اولاد او خصومت داشته‌اند جاعل و ناقل حدیث هم یک نفر فاسق و فاجر و دشمن سرسخت اهل بیت «مغیره بن شعبه» بوده است در این باره مراجعه شود به کتابهای:

اسنی المطالب فی نجاته ابی طالب، سید احمد زینی دحلان.

شیخ الأبطح او ابوطالب، سید محمد علی آل شرف الدین.

الطرائف، ترجمه داود الهامی، ص: ۴۶۱.

الشهاب الثاقب، لرجم مکفر ابی طالب، شیخ نجم الدین.

ایمان ابی طالب، ابوعلی کوفی.

ایمان ابی طالب، مرحوم مفید.

ایمان ابی طالب، ابن طاوس.

ایمان ابی طالب، احمد بن قاسم.

بغیة الطالب...، سید محمد عباس تستری.

مواهب الواهب فی فضائل ابی طالب.

الحجة علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب، سید فخار.^{۳۶}

از امام کاظم × روایت شده است: لووضع ایمان ابی طالب فی کفة وایمان الخلیق فی الکفة الاخری لرجح ایمان ابی طالب علی ایمانهم... فكان واللّه امیرالمؤمنین یحجّ عن ابیه و ابیه وعن اب رسول الله حتی مضی، ووصی الحسن والحسین H بمثل ذالک، وکل امام منّا

يفعل ذالك الى ان يظهر امره.^{۳۷}

يعنی اگر ایمان ابوطالب × در یک کفه ترازو قرار داده شود و ایمان دیگر مخلوقات در کفه دیگر هر آینه ایمان ابوطالب × بر ایمان آنها برتری دارد... به خدا سوگند! امیرالمؤمنین × تا آنگاه که زنده بود از جانب پدر و مادر خود و رسول خدا 7 حج بجا می آورد، و وصیت کرد که حسن و حسین H نیز چنین کنند، و هر امامی از ما تا آنگاه که خداوند امرش را آشکار سازد، همین رفتار را خواهد شد.

عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ × أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ أَبِي طَالِبٍ أَمْ كَانَ مُؤْمِنًا فَقَالَ نَعَمْ فَقِيلَ لَهُ إِنَّ هَاهُنَا قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّهُ كَافِرٌ فَقَالَ وَآ عَجَبًا أَمْ يَطْعَنُونَ عَلِيَّ ابْنَ طَالِبٍ أَوْ عَلِيَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ وَ قَدْ نَهَاهُ اللَّهُ أَنْ يَقْرَرَ مُؤْمِنَةً مَعَ كَافِرٍ فِي غَيْرِ آيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ وَ لَا يَشْكُ أَحَدٌ أَنْ بِنْتُ أَسَدٍ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ السَّابِقَاتِ وَ أَنَّهَا لَمْ تَزَلْ تَحْتَ أَبِي طَالِبٍ حَتَّى مَاتَ أَبُو طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ؛^{۳۸} از امام سجاد × درباره ایمان ابوطالب × پرسیده شد: آیا او مؤمن بود؟ فرمود: بلی عرض کرد که اینجا یک قومی است که عقیده دارند که او کافر بوده. فرمود: واعجبا! آیا آنها بر ابوطالب × طعنه می زنند یا بر رسول خدا؟! در حالیکه خداوند در بیش از یک آیه در قرآن ازدواج با کفار را منع فرموده است و در این هم هیچ کس شک ندارد که فاطمه بنت اسد از مؤمنات بوده و تا دم مرگ ابوطالب × در عقد او بوده و این دلیل دیگری برایمان ابوطالب است که نکاح با کافران جا نز نیست برای زن مسلمان، چنانچه اسلام بین زینب و ابی العاص بن ربیعہ فاصله پیدا کرد. وقتی زینب اسلام قبول کرد، تا زمانی که ابی العاص شریعت اسلام را قبول کرد، وقتی این مسلمان شد با نکاح جدید تزویج کرد.^{۳۹}

ولی حضرت فاطمه بنت اسد I کسی است از زنانی که اولین مهاجرت کننده به طرف رسول خدا 7 از مکه به مدینه و آن هم پیاده. ایشان مهربانترین خاتون برای پیامبر اسلام 7 بود.^{۴۰}

إِذْ آتَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ × وَ هُوَ يَبْكِي فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ا ص مَا يَبْكِيكَ فَقَالَ

تقیه در نگاه اسلام (تقیه در تاریخ و اقسام آن) □ ۱۹

مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أُمِّي وَ اللَّهُ وَ قَامَ مُسْرِعاً حَتَّى دَخَلَ فَنَظَرَ إِلَيْهَا وَ بَكَى ثُمَّ أَمَرَ النِّسَاءَ أَنْ يَغْسِلْنَهَا؛^{۴۱} وقتی ایشان رحلت نمود امیر المؤمنین × در حالت گریان پیش رسول خدا 7 آمد. پرسید چرا گریه می کنی؟ علی × فرمود: مادرم فاطمه I از دنیا رفت. فقال رسول الله 7: امی واللّه! زود آماده شد و نزد فاطمه بنت اسد I رسید و گریه کرد.^{۴۲}

پس اگر فاطمه بنت اسد I مؤمنه بود و ابوطالب × کافر، چطور پیامبر اسلام 7 ایشان را جدا نکرد؟! و آیا این تصور ممکن است که پیامبر اسلام 7 از یکی از مهم ترین احکام اسلام چشم پوشی کرد و یا تعطیل کرد؟!^{۴۳}

پیامبر اکرم 7 و تقیه

از مواردی که پیامبر اسلام تقیه کردند، می توان سری بودن دعوت پیامبر اسلام 7 در سه سال اول بعثت بر شمرد. همچنین تبدیل جمله به عبارت (باسمک اللهم) و حذف عنوان رسول الله 7 بعد از نام محمد 7 در جریان صلح حدیبیه را که به درخواست سهیل بن عمرو نماینده مشرکان انجام گرفت، می توان از موارد این نوع تقیه دانست.^{۴۴}

نیز می توان کیفیت نماز میت خواندن آن حضرت 7 بر عبد الله بن ابی که از سران منافقین مدینه بشمار می رفت، نیز از موارد تقیه بود که آن حضرت 7 در هنگام نماز بطور آهسته به جای دعا بر او نفرین نمود.^{۴۵}

علی × و تقیه

از موارد مهم تقیه سیاسی آن حضرت می توانیم سکوت عملی ۲۵ ساله او را بعد از جریان سقیفه نسبت به مسئله جانشینی پیامبر اکرم 7 بدانیم با اینکه حضرت علی × حکومت و خلافت را طبق آیات و نصوص فراوان پیامبر اکرم 7 حق مسلم خود می دانست. اما برای حفظ وحدت مسلمانان که مهم ترین مصالح بود، سکوت عملی کرد که در آن زمان جامعه

اسلامی نیاز شدیدی به وحدت مسلمانان داشت.
و مورد دیگر تقیه امام × نماز خواندن آن حضرت × پشت سر حاکمان زمان می باشد.

حسن و حسین و زین العابدین ^ و تقیه

این دوره از زمان خلافت امام حسن × ۲۱ رمضان ۴۱ هـ تا وفات امام سجاد × در سال ۹۵ هـ یکی از تاریک‌ترین و وحشت‌ناک‌ترین دوران‌های است که بر ائمه طاهرين ^ گذشته است.
پس از صلح امام حسن × در ربیع الاول سال ۴۱ هـ و استقرار حکومت امویان، شیعه و پیشوایانشان بشدت تحت فشار قرار گرفتند. معاویه دستور داد که خطیبان به لعن و ناسزاگویی علی × و خاندانش برسرمنابر اقدام نمایند. این فشار پس از شهادت امام حسین × در سال ۶۱ هـ شدت بیشتری به خود گرفت. حضرت علی × با روشن بینی خاص خود دوران پس از خود را پیش بینی می‌کرد و طی روایاتی از یاران خود می‌خواهد که در این زمان تقیه نموده و هرگاه آنها را به دشنام دادن به مولایشان را فراخوانده به جهت حفظ جان خود اجابت نمایند.^{۴۶}

بارزترین مصادیق تقیه سیاسی ائمه ^ در این دوره می‌توانیم صلح امام حسن × را ذکر نمائیم که خود یکی از مهم‌ترین علل آن را حفظ خون مسلمانان عموماً و شیعیان خصوصاً معرفی می‌نماید.^{۴۷}

همچنین عدم قیام امام حسین × بر علیه معاویه را نیز می‌شود از این باب شمرد. در این دوره نماز خواندن امام حسن و امام حسین × پشت سر مروان بن حکم، حاکم مدینه را می‌توانیم از مصادیق تقیه سیاسی و اجتماعی ذکر کنیم.^{۴۸}

هنگام بررسی امام سجاد × در می‌یابیم که آن حضرت برای تقیه خود شیوه خاصی را انتخاب کرد و آن بیان معارف بلند در قالب دعا بود که مجموعه اش بنام صحیفه سجادیه به دست ما رسیده است.

امام باقر × و تقیه

دوران امام باقر × مصادف با حکومت چند تن از خلفای اموی (ولید بن عبد الملك، سلیمان بن عبد الملك، عمر بن عبد العزیز، هشام بن عبد الملك) بوده است. در این دوران سخت گیری کمتر شد. نسبت به امور فرهنگی و مذاهب مختلف فقهی و کلامی شیعه را بصورت مدون به جامعه اسلامی آن روز عرضه کرد و شاگردان فراوانی را تربیت نمود. از موارد تقیه سیاسی امام × در این دوره می توانیم روایت توریه زیر را شاهد بیاوریم که امام در مجلس هشام و خطاب به او فرمود: یا امیر المؤمنین الواجب علی الناس الطاعه لامامهم و الصدق له بالنصیحه.^{۴۹} ای امیر مؤمنان، بر مردم واجب است که از امامشان اطاعت نمایند و در هنگام نصیحت و خیرخواهی با او از در راستی درآیند. در این روایت کلمه امام قابل تطبیق بر هردو مصداق حاکمان غاصب و ائمه اهل بیت می باشد. به علت تقیه از سلاطین بنی امیه، فتوا به حلیت شکار باز و شاهین می دهد که این دو پرنده از سوی حاکمان بنی امیه، فراوان در شکار مورد استفاده قرار می گرفت. تقیه ای بودن این روایت به صراحت از سوی امام باقر × بیان شده است.^{۵۰}

امام صادق × و تقیه

دوره ۳۴ ساله امامت امام صادق × از سال ۱۱۴ هـ الی ۱۴۸ هـ یکی از طولانی ترین دوره های امامت ائمه ^{۵۱} می باشد که می تواند آن را بر سه بخش تقسیم نمود: بخش اول: این دوره مصادف با حکومت هشام بن عبد الملك (۱۰۵ ... ۱۲۵) بود که از نظر سیاسی خلیفه ای مقتدر به حساب می آمد و بر او ضاع مملکت اسلامی مسلط بود و امام و فعالیت هایش را به شدت در کنترل داشت. بخش میانی: این دوره سال های (۱۲۵ - ۱۴۵ هـ) را شامل می شود که حکومت بنی امیه به شدت رو به ضعف رفته و در پایان آن به درگیری با عباسیان مشغول بود که بالآخره به دست آنان سرنگون شد.

بخش سوم: سالهای (۱۴۵ - ۱۴۸) هـ را شامل می‌شود که در آن منصور به شدت امام × را زیر نظر داشته و فعالیت‌های آن حضرت را در جوانب مختلف کنترل می‌کرد. ۵۳ روایت مربوط به تقیه را از آن حضرت در بحارالانوار جمع آوری کرده است^{۵۱} که تعداد بیشتری در جای این کتاب ذکر شد.

وقتی منصور از امام به جهت اقدام برای گلایه می‌کند، امام × می‌فرماید: من در زمان بنی‌امیه با آنکه آنها دشمن‌ترین مردم نسبت به ما و شما بودند، قیام نه کردم، حال چطور علیه تو که پسر عمویم باشی و نزدیک‌ترین مردمان از جهت خویشاوندی هستی و بیشتر از همه نسبت به من بخشش و نیکی می‌کنی، قیام کنم.^{۵۲}

يُخْبِرُنَا أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَدْ مَاتَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ثَلَاثًا وَ أَيْنَ مِثْلُ جَعْفَرٍ ثُمَّ قَالَ لِي أَكْتُبُ قَالَ فَكُتِبَتْ صَدْرَ الْكِتَابِ ثُمَّ قَالَ أَكْتُبُ إِنْ كَانَ أَوْصَى إِلَيَّ رَجُلٍ وَاحِدٍ بِعَيْنِهِ فَقَدَّمَهُ وَ اضْرَبْتُ عُنُقَهُ قَالَ فَرَجَعَ إِلَيْهِ الْجَوَابُ أَنَّهُ قَدْ أَوْصَى إِلَيَّ خَمْسَةَ وَاحِدِهِمْ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ مُوسَى وَ حَمِيدَةَ؛^{۵۳} وصیت امام صادق × را می‌توانیم یکی از موارد جالب تقیه امام معرفی کنیم که وقتی امام صادق × رحلت نمود منصور به فرماندار مدینه را نوشت، هر کسی را امام جانشین و وصی خود مشخص کرده باشد نزد خود بیاوری و سرش قلم کنی. وقتی فرماندار مدینه در پی اجرای حکم خلیفه رفت، مشاهده کرد که امام × افرادی همچون خود منصور، فرماندار مدینه، موسی ابن جعفر ×، حمیده همسر خود و عبدالله پسر دیگر خود امام × را به عنوان اوصیاء خود معرفی کرده است. وقتی این خبر به منصور رسید، جیغ کشید و گفت: فرماندار نمی‌تواند در این صورت کسی را بکشد.^{۵۴}

در يك حديث ديگري فرمود: ان مداراة اعداء الله من افضل صدقة المرء على نفسه و اخوانه^{۵۵} مداراة با دشمنان خدا از برترین صدقه‌های انسان برای حفظ خود و برادرانش می‌باشد و نتیجه این تقیه مداراتی را نیز فرمود: «من كف يده عن الناس فانما يكف عنهم يدا واحدة و يكفون عنهم ايام كثيرة»^{۵۶} کسی که با مردم مدارا کند و از برخورد شدید با

مردم دوری کند»، در حقیقت او تنها يك دست را از برخورد دور داشته است، اما دست‌های فراوانی را از اذیت و آزار خود باز داشته است.

امام موسی کاظم × و تقیه

دوره ۳۵ ساله امامت امام کاظم (۱۴۸ - ۱۸۳) ه ق که با صرف نظر از امامت حضرت حجت # طولانی‌ترین دوران امامت به شمار می‌رود، یکی از سخت‌ترین دوره‌های امامت نیز به شمار می‌رود.

این دوره مصادف با حکومت خلفای سختگیر، همچون منصور، مهدی، هادی و هارون بود که همگی نسبت به امام حساسیت فوق‌العاده‌ای داشتند. به گونه‌ای که برخی از یاران آن حضرت همانند محمد ابن ابی‌عمیر را مدت‌ها زندانی نمودند. در این دوره قیام حسین ابن علی ابن حسن معروف به شهید فخر در سال ۱۶۹ ه واقع شد که منجر به شهادت او گشت و هادی عباسی که تصور می‌کرد این قیام با فرمان امام × انجام شده است، بر سخت‌گیری‌های خود نسبت به امام افزود.

بعضی موارد تقیه امام × در این دوره را می‌پردازیم.

۱. هنگامی که موسی الهادی × از دنیا رفت امام × نامه تسلیتی به خیزران مادر او می‌نویسد و از آن خلیفه با عنوان امیرالمؤمنین یاد می‌کند و با عباراتی همچون رحمه الله برای او طلب مغفرت می‌کند. و سپس خلافت هارون را که از او نیز با عنوان امیر المؤمنین یاد می‌کند، به او تبریک می‌گوید.

مرحوم مجلسی P در ذیل این نامه چنین می‌نگارد، شدت تقیه در زمان آن حضرت را نظاره کند که او را مجبور به نوشتن چنین نامه‌ای در مرگ کسی که ایمان به روز حساب ندارد، می‌کند.^{۵۷}

۲. یحیی بن عبدالله بن حسن نامه‌ای به نام امام × می‌نگارد و آن حضرت را در عدم قیام علیه حکومت عباسی سرزنش می‌کند. اما امام × در جواب او نامه‌ای می‌نگارد و در ضمن

آن او را به اطاعت از خلیفه فرا می‌خواند. این نامه امام × به دست هارون می‌افتد و او با مشاهده آن می‌گوید: مردم درباره موسی ابن جعفر × به من چیزهای می‌گویند و مرا بر ضد او وا می‌دارند، درحالی که او از این اتهامات پاک است.^{۵۸}

۳. علی بن یقظین که در دستگاه خلافت هارون مشغول به کار بوده، نامه‌ای به امام می‌نویسد و از امام طریقه صحیح وضو را می‌پرسد. امام × در جواب طریقه وضوی اهل سنت را به او تعلیم می‌دهد و می‌فرماید: به همین طریق وضو بگیر. علی ابن یقظین گرچه تعجب فراوانی کرده بود. اما امر امام × را اطاعت می‌کند. هارون که به علی ابن یقظین مشکوک شده بود، فکر کرد فرصتی می‌شود تا وضوی علی را تماشا کند. و اگر طبق مذهب شیعه وضو گرفت او را بشدیدترین نحو مجازات کند. اما وقتی وضوی او را دید به او اطمینان پیدا کرد و منزلت علی نزد او بیشتر شد. بلافاصله بعد از این جریان نامه‌ای از امام × به علی رسید که دستور وضو گرفتن طبق مذهب شیعه را به او می‌داد.

امام رضا × و تقیه

دور امامت امام رضا × سال (۱۸۳ - ۲۰۳ هـ) را شامل می‌شود که می‌توان آنها را به سه بخش تقسیم نمود:

بخش اول: این دوره تا سال ۱۹۳ هـ مصادف با حکومت هارون که بسیار بر شیعیان سخت می‌گرفت. او سوگند یاد کرده بود اگر فردی پس از موسی ابن جعفر × ادعای امامت کند، گردن او را خواهم زد. اما با این حال امام رضا × بدون واهمه امامت خود را برای یاراناش آشکار کرد. به نظر می‌رسید، علت عمده اصرار امام بر عدم تقیه در این بعد ظهور فرقه‌ای بعنوان "واقفیه" در میان شیعه بوده است که اعتقاد به حیات امام موسی × و عدم امامت شخصی پس از او بودند.^{۵۹}

اما با این حال هنگامی که یکی از یاران او اصرار بیشتری در مورد اظهار امامت آن حضرت می‌نماید، امام × می‌فرمود: دیگر چگونه اظهار کنم، آیا می‌خواهی به نزد هارون روم

و به او بگویم که من امام هستم و تو را منصب حقی نداری؟! حتی پیامبر اکرم 7 در اول رسالت خود چنین نکرده. بلکه در آغاز رسالت خود را فقط برای اهل و دوستان و افراد مورد اطمینان اظهار نمود.^{۶۰}

امام هادی × و تقیه

دوران امامت امام هادی × (۲۲۰ - ۲۵۴) ه بر خلاف دوره امامت امام جواد × یکی از سخت‌ترین دورانهای امامت به شمار می‌رود. و نشانه بارز آن این است که برغم طولانی بودن آن، احادیث فراوانی از آن حضرت نقل شده است. در این دوره خلفای عباسی مانند: متوکل (۲۳۲ - ۲۴۷) به شدت فعالیت امام × را تحت نظر داشتند. متوکل مجبور شد برای کنترل بیشتر امام × را از مدینه به سامرا (دارالخلافة) منتقل نماید. که علت این امر را نامه نوشتن گروهی از عباسیان به متوکل میدانند که در آن به او یاد آور شده بودند که اگر مکه و مدینه را می‌خواهد باید علی ابن محمد را از مدینه اخراج نماید. زیرا او مردم را بسوی خود می‌خواند و عده زیادی دور او جمع شده‌اند.^{۶۱}

و همین مقدار در شناخت اوضاع سیاسی امام × کفایت می‌کند. و در بعد تقیه اجتماعی در این دوره می‌توانیم روایت زیر را یاد آور شویم. که علی ابن مهزیار از امام می‌پرسد: آیا می‌توانیم طبق احکام مخالفان (اهل سنت) بعضی از اموال را بگیریم؟ مثل طبق احکام ارث آنها حتی موردی که طبق مذهب شیعه ارث نمی‌برد. اما طبق مذهب آنها می‌برد، ارث بگیرد. چنانچه آنها طبق احکام خود از ما چیزهای می‌گیرند. امام × فرمود: یجوز لکم ذالک انشاء الله اذا کان مذهبکم فیہ التقیه منهم والمداراة لهم.^{۶۲} یعنی چنین کاری برای شما جائز است انشاء الله اگر در حال تقیه و مدارات باشید.

امام جواد × و تقیه

دوره امامت امام جواد × سال‌های ۲۰۳ - ۲۲۰ ه را شامل می‌شود که مصادف با حکومت

مامون و برادرش معتصم بوده است. امام بیشتر این دوره را در مدینه و به دور از حکومت مرکزی گذراند. ولی بازهم مامون و پس از او معتصم بوسیله ام الفضل دختر مامون و همسر امام توانستند که جاسوسی خانوادگی امام × را کنند. اما موارد قابل ذکری که در آن تقیه‌ای انجام شده، این است:

۱. تقیه امام × نخواندن قنوت در نماز همانند اهل سنت: اذا كانت التقیه فلا تقنت وانا اتقلد هذا.^{۶۳}

۲. مباحثه‌ای با یحیی بن اکثم در مجلسی انجام شده بود. وقتی یحیی احادیث جعلی فضائل ابوبکر و عمر را بیان کرد. امام × فرمود: من منکر فضائل نیستم و سپس با بیان منطقی به رد آن احادیث می‌پردازد.^{۶۴}

امام حسن العسکری × و تقیه

دوره کوتاه امامت امام عسکری × (۲۵۴ - ۲۶۰) ه از دوره امامت پدر بزرگوارش به مراتب مشکل تر بود. در آغاز این دوره معتز (۲۵۲ - ۲۵۵) امام را با عده‌ای از آل ابوطالب ^ زندانی نمود. و پس از وی مهدی (۲۵۵ - ۲۵۶) ه همین رویه را ادامه داد و حتی آن حضرت را تهدید به براندازی از روی زمین نمود.^{۶۵}

و تا قصد جدی قتل امام × پیش رفت، اما موفق نشد. و بالآخره معتمد (۲۷۹/۲۵۶) ه از آنجا که شنیده بود فرزند امام عسکری × بساط ظلم را بر می‌اندازد، بشدت امام و خانواده اش را زیر نظر داشت، تا مبادا فرزندی از امام عسکری × زنده بماند. و بالآخره او امام × را بشهادت رسانید. اما امام × تولد فرزندش را که در سال ۲۵۵ ه واقع شده بود، حتی از بسیاری از شیعیان مخفی کرده بود.^{۶۶}

زیرا به خوبی متوجه خطر بود. و لذا بعد از شهادت امام × برادر آن حضرت که جعفر نام داشت و فرد بسیار فاسقی بود، در ظاهر همه میراث امام را از آن خود کرد. زیرا او نیز نمی‌دانست که امام فرزندی دارد.^{۶۷}

چند موارد تقیه سیاسی امام × طی نامه‌ای به یارانش چنین می‌نگارد:

۱. هنگام عبور من کسی بر من سلام نکند. و با دستش به من اشاره نکند زیرا که شما در امنیت نیستید.^{۶۸} و ممکن است با این کار خود را به درد سر بیاندازید.
۲. امام × می‌خواهد وقتی اصحاب را ملاقات کند، برای آنها مخفیانه پیغام می‌فرستد که در فلان مکان اجتماع کنید، تا باهم دیدار داشته باشیم. امام × به علت فشار شدید سیاسی به دوستانش سفارش زیادی نسبت به رعایت تقیه می‌نماید، فرمود:
وسع لهم فی التقیه یجاهرون باظهار موالاة اولیاءالله و معادات اعداءالله اذا قدروا و یسترونها اذا عجزوا؛ خداوند برای شیعیان در تقیه گشایشی قرار داده که در هنگام قدرت آشکارا دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان او را اعلام می‌کنند و هر گاه در موضوع ضعف قرار داشتند، این دوستی و دشمنی را پنهان می‌نمایند.
سپس می‌فرمایند:

آگاه باشید که بزرگ‌ترین واجبات خداوند بعد از دوستی با ما دشمنی با دشمنان ما، به کار بردن تقیه برای حفظ خود، برادران و آشنایان شان است و اداء حقوق برادران الهی خود، و در پایان می‌فرماید: تقوای الهی را پیشه کنید، و خود را به واسطه ترك تقیه و کوتاهی در ادای حقوق برادران مؤمنان در معرض غضب خداوند قرار ندهید.

۳. یکی از اصحاب قصد داشت که علناً امام × را به عنوان حجت خدا معرفی کند. اما امام × به او فرمود: ساکت باش! یا باید این امر را کتمان کنی و یا آنکه پذیرای گشته شدن باشی، پس از خداوند بر نفس خود پروا کن.^{۶۹}

حضرت حجت # و تقیه

دوره غیبت صغری امامت آن حضرت # سالهای (۲۶۰ - ۳۲۹) هـ را شامل می‌شود که در این دوره امام بوسیله چهار نائب خاص با شیعیان خود در ارتباط بود، که در این جا ضمن آوردن نام این چهار نائب بگوشه‌ای از تقیه آنها و کیفیت ارتباط شان با امام اشاره می‌کنیم:

۱. ابو عمرو عثمان ابن سعید عمری

او وکیل امام حسن العسکری × نیز بود که شغل روغن فروشی را سرپوشی برای فعالیت‌های خود قرار می‌داد و اموال فرستاده شده برای آن حضرت × را در چنگهای روغن می‌گذاشت و به آن حضرت × تحویل می‌داد و لذا او به "سمان" یعنی روغن فروش معروف شده بود.^{۷۱}

۲. ابوجعفر محمد بن عثمان

در این زمان شیعیان اصرار فراوانی داشتند که نام امام × را بدانند (که از اینجا معلوم می‌شود حتی آن هنگام بسیاری از شیعیان از نام حضرت بی اطلاع بودند) اما آن حضرت در نامه‌ای که بوسیله محمد بن عثمان فرستاد چنین فرمود:

لیخبر الذین یسالون عن الاسم، اما السکوت و الجنة و اما الکلام و النار فانهم اوقفوا علی الاسم اذاعوه و ان وقفوا علی المكان دلوا علیه.^{۷۲} باید به اطلاع آنان که از اسم من می‌پرسند، رسانیده شود که یا باید سکوت کنید و وارد بهشت شوید، و یا آنگه سخن گفته و وارد آتش شوید. آنها اگر نام مرا بدانند و آنرا فاشکنند و اگر مکان مرا مطلع باشند، دیگران را به آن مکان راهنمایی می‌کنند.

۳. ابوالقاسم حسین بن روح

حسین بن روح بسیار فرد محتاطی بود که اصول امنیتی را به دقت به کار می‌بست. به گونه‌ای که وقتی از یکی از شیعیان که بسیار فکر می‌کردند، امر نیابت پس از محمد بن عثمان به او می‌رسد. پرسیدند چرا این امر به تو واگذار نشد؟ او گفت: موقعیت من به گونه‌ای است که اگر من به این امر گمارده می‌شدم و تحت فشار قرار می‌گرفتم، شاید مکان آن حضرت × را فاش می‌ساختم. اما حسین بگونه‌ای است که اگر آن حضرت در پیراهنش مخفی شده باشد و بدن حسین را با قینچی قطعه قطعه کنند، آن حضرت را آشکار نخواهد ساخت.^{۷۳}

درباره تقیه او چنین نقل شده که در مجلسی آشکارا خلفای سه گانه را بر علی × برتری

می‌داد و مردم را از خود راضی می‌ساخت. و وقتی یکی از اصحاب که عقیده او را می‌دانست، در آن مجلس از تقیه حسین خندید، حسین پس از پایان مجلس به نزد او رفته و او را تهدید نمود که اگر دیگر چنین کنی با تو قطع رابطه می‌کنم.^{۷۴}

۴. علی ابن محمد السمری P

در هنگام وفات او نامه‌ای از آن حضرت # مبنی بر انقطاع نیابت خاصه و تکذیب مدعیان نیابت پس از او برای شیعیان خوانده شد. از موارد دیگر تقیه سیاسی در این زمان می‌توانیم ندادن قبض رسید از سوی نواب چهار گانه در مقابل گرفتن و جوهات از شیعیان را نام ببریم.^{۷۵}

تقیه نزد فرقه‌های اسلامی

از مباحث قبلی معلوم شد که بیشتر فرق اسلامی تقیه را قبول دارند. ولی بعضی می‌گویند تقیه جائز نیست. مانند:

فرقه ازارقه که می‌گوید، تقیه نه قولاً جائز است و نه فعلاً.

فرقه صفریه می‌گوید تقیه قولاً جائز است نه فعلاً.

فرقه زیدیه می‌گوید تقیه برای اهل عصمت جائز نیست ولی برای غیر از آنها جائز است.

اما اصل بحث ما در این بخش این است که اهل سنت والجماعت و ائمه آنها تقیه داشتند یا نه، را ثابت کنیم.

تقیه و احادیث اهل سنت

احادیثی را که شیخان (مسلم و بخاری) آورده باشند، خود آنها صحیح میدانند و این هر دو قبول دارند که دفاع خطر از جان بوسیله اظهار کفر جائز است. و در ضمن این حکم، قصه عمار ابن یاسر در آیه کریمه: الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان، را ذکر کرده است. آن از واضحات است که هرگاه یک مسلمان به هنگام آگراه و اجبار به عمار تأسی جوید بدعت

نخواهد بود، که همه می‌دانند که عمار از فرق سر تا قدم پر از ایمان بوده است.^{۷۶}
بعضی از آن روایات را در لابلای این فصل بیان خواهیم کرد:
ذهبی همین قصه را در کتاب تلخیص خود بشرط شیخین صحیح دانسته است.

دیدگاه صحابه پیرامون تقیه

عمر بن خطاب (ت ۲۳هـ)

بخاری روایت کرده است: عمر بن خطاب روزی که اسلام آورد یا روزی که خواست به اسلام در آید از مشرکان بيمناک و وحشتزده بود و ناچار به نشستن در خانه اش شد. این قصه را از عبدالله بن عمر خطاب از طریق یحیی بن سلیمان در باب اسلام عمر بن خطاب روایت کرده است: او گفته است درحالی که عمر در خانه از ترسان به سر می‌برد ناگهان ابوعمر و عاص بن وائل سهمی بر او وارد شد، وی که عبای سیاه و جامه‌ای با حاشیه‌ای ابریشمی بر تن داشت از بنی سهم و از هم پیمانان ما در جاهلیت بود به او گفت: تو را چه می‌شود؟ پاسخ نداد: قوم تو گفته‌اند اگر مسلمان شوم مرا خواهند کشت او گفت: او رابه سوی تو راهی نیست. پس از شنیدن این سخن احساس ایمنی کردم. سپس عاص بیرون رفت و دید مردم از دژ فرود می‌آیند، به آنها گفت: کجا را می‌خواهید، پاسخ دادند: ابن خطاب را می‌خواهیم که شیفته و فریفته شده است. او گفت: راهی به سوی او نیست، پس آنها باز گشتند.^{۷۷}

می‌گوییم: این حدیث صراحت دارد که عمر برای تقیه و پرهیز از آنها خانه‌نشین شده است. و این امر بدین معنی است که عمر دوران اسلام خود را با تقیه آغاز کرده است.

عبدالله ابن مسعود (ت ۳۲هـ)

عبدالله ابن مسعود می‌گوید: (هر سلطه‌گری بخواهد مرا به گفتن سخنی وادار کند که سبب دفع یک یا دو تازیانه از من است، من آن سخن را بر زبان خواهم آورد). به دنبال آن ابن حزم

گفته است: و برای او در میان صحابه مخالفی شناخته نشده است.^{۷۸}
این سخن گویای اتفاق صحابه بر جواز تقیه است هر چند به احتمال بیم یک تازیانه از تازیانه‌های حاکم ستمگر باشد.

و مورد دوم تقیه کردن ابن مسعود پشت سر ولید بن عقبه نماز خواندن است که ولید گاهی سرمست از شراب به مسجد پیامبر خدا ۷ می‌آمد و بر صحابه پیش نمازی می‌کرد؛ حتی یک دفعه نماز صبح را چهار رکعت خواند!! و سپس گفت: آیا برای شما بیفزایم؟ ابن مسعود به او گفت: مابا تو از آغاز امروز در زیاده و افزایشیم.^{۷۹}
این امر دلیل بر تقیه ابن مسعود و دیگر کسانی است که به اتفاق او در پشت سر این حکمران فاسق نماز خوانده‌اند. و این همان کسی است که در روزگار عثمان (ت ۳۵هـ) به سبب شرابخواری به او تازیانه زدند.^{۸۰}

ابو الدرداء (ت ۳۲هـ)

بخاری در صحیح خود از ابودرداء روایت کرده است، که می‌گوید " ما بر روی دسته‌ای پوزخند می‌زدیم در حالی که دل‌هایمان آنها را لعنت می‌کرد."^{۸۱}

ابو موسی اشعری (ت ۴۴هـ)

ایشان نیز همین حرفها را چنین گفته است: ما روی گروه‌های لبخند می‌زدیم در حالی که دل‌های مان آنها را لعنت می‌کرد. وی این گفتار را تفسیر کرده و گفته است: منظور از او ستمگران و فاسقانی است که از شر آنها تقیه می‌کردند و به روی آنها لبخند می‌زدند.^{۸۲}

ثوبان (ت ۵۴هـ) غلام پیامبر ۷

معروف است ثوبان دروغ را در مواردی که راست سودمند نباشد مباح می‌شمرده است، غزالی (ت ۵۰۵هـ) از او نقل کرده که گفته است: دروغ گناه است جز آنگاه که مسلمانی از آن سود برد یا زیانی را از او دفع کند.^{۸۳}

ابوهریره (ت ۵۹هـ)

هرگاه سرگذشت این صحابی بررسی شود معلوم خواهد شد که وی تقیه را در وسیع‌ترین سطح آن بویژه نسبت به امویان به کار برده است. ابوهریره آشکارا تقیه می‌کرد و به صراحت می‌گفت: اگر تقیه نبود گلوگاهم قطع شده بود.

صحیح بخاری نقل می‌کند: اسماعیل برای ما حدیث کرد که برادرم از ابی ذئب از سعید مقبری از ابی هریره روایت کرده که گفته است: دو مجموعه از پیامبر خدا 7 حفظ کردم، یکی را منتشر کردم، و دیگری را اگر پخش می‌کردم این گلوگاهم بریده می‌شد.^{۸۴}

امام شافعی و تقیه

در دو مورد امام شافعی تقیه کرده و آن هر دو مورد باهارون الرشید اتفاق افتاده است:

۱. میان همه تاریخ نگاران معروف است که امام شافعی مدتی در یمن اقامت داشته و بیشتر قبیله‌های یمن به علویان گرایش دارند. ضمن آن که شخص شافعی نیز متمایل به علویان بوده و رنج‌های او از همین جا سرچشمه گرفته بلکه به تشیع نیز متهم بوده است. این امر بر جاسوسان هارون پنهان نماند، حماد بربری از یمن نامه‌ای به هارون نوشت و او را از علویان بیم داد، و از شافعی سخت برحذر داشت تا آن حد که نوشت آنچه از زبان شافعی بیرون می‌آید سخت تر از شمشیر یک جنگنده است. از این رو هارون دستور داد شافعی به همراه برخی از علویان به بغداد آورده شود. هنگامی که اینان به بغداد رسیدند هارون فرمان قتل همه علویان را صادر کرد و بی درنگ کشته شدند، اما شافعی سخنی از روی تقیه گفت که بیانگر واقعیتهای نیست، وی به هارون گفت: آیا من کسی را ترک کنم که می‌گوید من پسر عمّ او هستم و از کسی جانبداری کنم که می‌گوید من بنده اویم!^{۸۵} این سخن در هارون مؤثر واقع شد و او را بخشید.

۲. مورد دوم در تقیه از مورد نخست آشکار تر است: یک روز شافعی در حالی که در غلّ و زنجیر بود به مجلس هارون آورده شد، در این مجلس برخی از دشمنان او حضور داشتند که

از جمله آنها بشر مریسی معتزلی (ت ۲۱۸هـ) بود، بشر بر آن شد که شافعی را در تنگنا قرار دهد از این رو در حالی که هارون گوش می‌داد به شافعی گفت: مدعی اجماع شده‌ای آیا چیزی سراغ داری که مردم بر آن اجماع کرده باشند، پاسخ داد: بر همین امیرالمؤمنین حاضر اجماع کرده‌اند، هر کس مخالفت او کند کشته می‌شود؛ هارون خندید و پس از آن که دستور داد غل و زنجیر را از او باز کنند وی را نزدیک خود نشانید و گرامی داشت.^{۸۶}

امام مالک و تقیه

تا وقتی که امر بنی‌عباس ظاهر نشد در زمان بنی‌امیه مالک از امام صادق × روایت نه کرد و ساکت بود. شیعه از آنها سوال دارد: اینکه مالک در زمان بنی‌امیه روایات و قول امام صادق × را نقل نمی‌کرد، آیا به جز خوف و تقیه بر نفس و مال خود کاری دیگر کرده است؟! پس چرا تقیه بر امام شما جائز است و بر شیعیان جائز نیست؟!

ابوبکر و تقیه

بین مکه و مدینه همراه پیامبر اسلام 7 بر یک شتر سوار بود، و قبلا ابوبکر بین مکه و شام رفت و آمد داشت. راه را می‌شناخت... وقتی از ابوبکر پرسیدند این کیست همراهت؟ ابوبکر پاسخ داد: این راهنمای من است.

واقدی بسند خود می‌گوید: رسول خدا 7 پشت سر ابوبکر بر شتر سوار بود. هر انسانی را ملاقات می‌کردند درباره پیامبر 7 می‌پرسیدند، این کیست؟ او می‌گفت، این راهنمای من است. یعنی نمی‌گفت: این رسول خدا 7 است.^{۸۷}

شیعه از خود آنها می‌پرسد: این سوال و جواب کفار و ابوبکر را در محضر پیامبر 7 که خود نوشته اید، چه می‌گویید؟!

احمد بن حنبل و تقیه

معتصم عباسی پس از مامون نوبت دوم احمد حنبل را امتحان کرد و پرسید، عقیده ات درباره قرآن چیست؟ چون در آن زمان بین دانشمندان فلسفی یونان و عرب بحث حدوث یا قدیم بودن قرآن مطرح بود. احمد گفت: من مردی هستم که دانشی دارم اما این مسئله را من نمی دانم. خلیفه فقهاء را جمع کرد تا با وی بحث کنند. عبد الرحمن با احمد بحث کرد، نه گفت قرآن مخلوق است. تعدادی شلاق به او زدند، پس از تازیانه اسحاق خطاب به خلیفه گفت: من مناظره را به من واگذار. خلیفه چنین کرده:

اسحاق: این علمی که داری فرشته‌ای بر تو نازل کرده یا از مردم آموخته‌ای؟

احمد: از مردان دانشمند آموخته‌ام.

اسحاق: اندک اندک آموخته‌ای یا جمله را یک مرتبه؟

احمد: کم کم بتدریج.

اسحاق: علمی باقی مانده که نیاموخته باشی؟

احمد: آری هنوز علمی که نیاموخته‌ام، باقی است.

اسحاق: عقیده به مخلوق بودن قرآن را از همان علمی که تاکنون نیاموخته‌ای، بگیری. و

این امیر المؤمنین به تو آموزد.

احمد: من همان قول امیر المؤمنین را قبول دارم و می‌گویم.

اسحاق: آیا در خلق قرآن؟

احمد: در خلق قرآن.

بر این اعتراف شاهد گرفتند و خلعتش دادند. و آزادش گذاشتند، که به خانه اش برود.^{۸۸} بر این مناظره احمد بن حنبل امام اهل سنت و وهابیان "جاحظ" ادیب مشهور و دانشمند معروف حاشیه خوبی زده. جاحظ در رساله‌ای خطاب به اهل سنت، پس از این که رنج و امتحان احمد نوشته است امام شما احمد بن حنبل می‌گفت: به جز در کافرستان تقیه‌ای نیست. همین آنچه را که در خلق قرآن اقرار کرد، بر وجه تقیه بود. اما این تقیه در

دارالاسلام بود و خود عقیده خویش را تکذیب کرد و اگر این اقرارش صحیح و حقیقی بوده است که شما از او و او از شما نیست.

شیعه می‌پرسد: آیا سخن حجر بن عدی شیعی در مجالس معاویه، یزید بن صوحان عبدی شیعه در مجلس ظلم معاویه، تقیه بود؟!۹

حسن بصری (ت ۱۱۰هـ)

ایشان از تابعین می‌باشد، می‌گفته: تقیه تا روز قیامت جایز است.^{۸۹} ایشان از کسانی است که بر حالات صحابه آگاهی داشته و این سخن را یا از آنها شنیده و یا خود آن را از قرآن کریم برداشت کرده است.^{۹۰}

بخاری (ت ۲۵۶هـ) و تقیه

می‌توان دیدگاه بخاری را نسبت به تقیه از خلال روایاتی شناخت که درباره ادله سنت نبوی بر مشروعیت تقیه در کتاب الاکراه نقل کرده است:

وَمَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَا كُنْ مَنَّ
سَرَّحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.^{۹۱} (هر کس
بعد از آنکه به خدا ایمان آورده باز کافر شد- نه آنکه به زبان از روی اجبار کافر
شود و دلش در ایمان ثابت باشد (مانند عمار یاسر) بلکه به اختیار کافر شد و با
رضا و رغبت و هوای نفس، دلش آکنده به ظلمت کفر گشت- بر آنها خشم و
غضب خدا و عذاب بزرگ دوزخ خواهد بود.) و نیز: لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ
أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا
مِنْهُمْ تَقِيَةً^{۹۲} (نباید مؤمنان، کافران را به جای مؤمنان به دوستی برگزینند. پس هر
که چنین کند او را با خدا رابطه‌ای نیست. مگر اینکه از آنها بیمناک باشید.) را در آن
جا ذکر کرده و گفته است: (این همان تقیه است).^{۹۳}

رجال مذهب وهابی و تقیه

رجال این مذهب تقیه را انکار نمی‌کنند، بلکه آشکارا در برابر چشم و در مدارس همه مسلمانان آن را به کار می‌بندند. گواه این مدعا موضع‌گیری آشکار آنها در برابر مقابر و مشاهد مقدس و قبور اولیاء و صالحان است که در سر زمین حجاز به صورت تپه‌های از خاک در آمده و مانند خالهای در ظاهر دست به چشم می‌خورند! لیکن قبر مبارک پیامبر 7 و قبر ابوبکر و عمر را به همان حال سابق خود رها کرده‌اند، و این رفتار آنها برای مدارا با احساسات ملیونها مسلمان پرهیز از خشم آنان است و جز تقیه تفسیر دیگری برای آن نمی‌توان یافت.^{۹۴}

تقیه در فقه مذاهب و فرقه‌های اسلامی

معلوم شد که تقیه از روی اختیار بدون آن که اکراه و اجباری از سوی ستمگاری وجود داشته باشد جایز نیست. و همه علمای اسلام اتفاق نظر دارند که در حالت اجبار و اکراه تقیه جائز است. از این رو فقیهان مذاهب اسلامی در کتابهای فقهی خود همواره بابتی را به عنوان (الاکراه) تخصیص داده‌اند که مشتمل بر همه امور و مسایل مربوط به تقیه است. بعضی از آنها را متذکر می‌شویم:

تقیه در فقه مالکی

تقیه امام مالک بن انس (ت ۲۷۹هـ) را قبلا با این جمله (هر سخنی که دو تازیانه حاکمی را از من دفع کند من آن را بر زبان می‌آورم)^{۹۵} بیان کردیم. همین طور علمای مالکی بر زبان آوردن کلمه کفر را به هنگام اکراه و اجبار از روی تقیه برای حفظ جان جایز شمرده و در این حال پایداری و استواری قلب را بر ایمان واجب دانسته‌اند. ابن عربی مالکی (ت ۵۴۳هـ) گفته است: کسی که از روی تقیه کافر شود دلش بر ایمان مطمئن و استوار باشد احکام مرتد بر او جاری نمی‌شود؛ او در دنیا معذور و در آخرت

آمرزیده است، سپس تصریح کرده است که در این مورد خلافتی نیست. سپس اختلاف مالکی‌ها را در مورد اکراه بر سوگند ذکر کرده که آیا تقیه در آن درست است یا نه؟ او تقیه را در این مورد درست دانسته است.^{۹۶}

تقیه در فقه حنفی

تقیه در فقه حنفی بسیار گسترده است، فقیهان حنفی با نهایت دقت و اهتمام آن را تجویز کرده‌اند، ما تنها کتاب فتاوی قاضیخان نوشته فرغانی حنفی (ت ۱۲۹۵ه) که موارد بسیاری ذکر شده که در آنها تقیه را جائز دانسته است، متذکر می‌شویم:

۱. هر گاه کسی را مجبور کنند که مرد مسلمان را بکشد و اگر خود داری کند کشته و یا یکی از اعضایش قطع خواهد شد و او آن مرد مسلمان را بکشد آیا این نوع اکراه صحیح است؟ و آیا بر کشنده حکم به قصاص می‌شود یا نه؟ ابوحنیفه و محمد گفته‌اند: اکراه درست است، و قصاص بر اکراه کننده جاری می‌شود نه بر اکراه شونده.

ابویوسف گفته است: اکراه صحیح است و قصاص بر هیچ کس واجب نیست، و دیه مقتول بر اکراه کننده است که از زمان خود سه سال آن را بپردازد!!!

از مالک و شافعی نقل کرده که گفته‌اند: اکراه کننده و اکراه شونده هر دو باید کشته شوند.^{۹۷}

۲. تقیه به هنگامی که اقدام به فعل سزاوارتر از ترک آن می‌باشد؛ جایز است، و هرگاه ترک فعل او را گنهکار کند تقیه بر او واجب خواهد بود، مانند آن که به خوردن گوشت مردار یا گوشت خوک یا نوشیدن شراب مجبور گردد. برای مجبور شونده جایز است که کلمه کفر بر زبان آورد و به پیامبر ۷ ناسزا گوید و این در صورتی است که دلش بر ایمان مطمئن و استوار باشد. اگر زن با بستن و زندانی کردن وادار به زنا شود، حد بر او جاری نمی‌گردد؛ زیرا اگر چه اکراه شونده نیست لیکن دست کم زنای شبهه ناک است.^{۹۸}

۳. اگر مرد را مجبور کنند که در روز ماه رمضان با زنش مجامعت کند یا چیزی بخورد یا

بیاشامد کفاره‌ای بر او نیست لیکن قضای آن روز بر او واجب است.^{۹۹}

تقیه در فقه شافعی

تقیه در فقه شافعی (ت، ۲۰۴) در اموری صحیح است که بری اکراه شونده مباح باشد چیزهای را که در شرع حرام است بر زبان آورد یا انجام دهد. از جمله آنها بر زبان آوردن کلمه کفر است در حالی که دل بر ایمان استوار باشد، چه از دیدگاه شافعی کسی که چیزی را به اجبار گفته، در حکم کسی است که چنین چیزی را بر زبان نیاورده است، لذا او در این باره به اطلاق سخن گفته تا آن جا که بر عدم ثبوت سوگند اکراه شونده رأی داده و در این باره به کتاب خدا و سنت نبوی استناد کرده، و این قول را به عطاء بن ابی‌ریاح (ت ۱۱۴هـ) که یکی از بزرگان تابعین می‌باشد نسبت داده است.^{۱۰۰}

همچنان ابن حجر عسکلانی شافعی (ت ۸۲۵هـ) بر رخصت تقیه به هنگام اکراه بر تلفظ کلمه کفر رای داده است.^{۱۰۱}

دیگر از موارد تقیه که سیوطی شافعی (ت ۹۱۱هـ) به آن تصریح کرده جواز بر زبان آوردن کلمه کفر به هنگام اجبار است. که در حال اجبار به خاطر حفظ جان، افضل بر بان آوردن کفر است سپس موارد دیگری را که در این حالت تقیه در آنها جائز می‌باشد ذکر کرده برخی از آنها عبارتند از: دزدی، نوشیدن جرعه شراب، آشامیدن ادرار، خوردن گوشت خوک، اتلاف مال غیر، خوردن طعام غیر، گواهی دروغ اگر در اتلاف مال باشد، افطار در ماه رمضان، ترک نماز واجب، ... طبق تعبیر او هر چیزی که با توبه در پیشگاه خدا وند ساقط می‌شود با اکراه نیز ساقط می‌گردد.^{۱۰۲}

تقیه در فقه حنبلی

ابن قدامه حنبلی (ت ۶۲۰هـ) بر مباح بودن تقیه در حالت اکراه تصریح کرده و درباره تائید فعل اکراه شونده گفته است: این که فعل اکراه شونده برای او مباح شده برای آن است که

تهدید اکراه کننده به مجازات را از اکراه شونده دفع کند.^{۱۰۳}
از جمله تقیه‌های که در فقه حنبلی آمده، اکراه بر کلمه کفر است، که مفسران حنبلی آنها را ذکر کرده‌اند:

ابن جوزی تصریح کرده که کفر در صورت اجبار بر آن از روی تقیه جایز است. اما اکراهی که این امر را مباح می‌کند از دیدگاه احمد بن حنبل (ت ۲۴۱هـ) بنا به یکی از دو گفته‌ء او آن است که انسان در صورت انجام ندادن کاری که بدان مجبور شده بر جان یا قطع یکی از اندام‌هایش بترسد.^{۱۰۴}

از دیدگاه ابن قدامه کسی که به گفتن کلمه کفر مجبور شود و آن را از روی تقیه بگوید، به ارتداد او حکم نمی‌شود، او گفته است: امام مالک، امام شافعی، امام ابوحنیفه به همین گونه رای دادند. او سپس برای اثبات صحت گفتار خود به قرآن کریم و سنت نبوی 7 استدلال کرده و حتی گفته است: هرگاه در ظاهر اکراه مسلمان به گفتن کفر، با تهدید و وعید و زدن همراه نباشد لیکن اقامه شهود شود که وی در نزد کافران زندانی یا در بند بوده است؛ و در حالت ترس بسر می‌برده نیز به ارتداد او حکم نمی‌شود،^{۱۰۵}

اقسام تقیه

تقیه به اعتبارات مختلف به اقسامی مختلف تقسیم می‌شود:

تقیه باعتبار سبب، دو تا است: خوفی و مداراتی.

خود تقیه خوفی یا حفظی نیز تقسیماتی دارد:

الف: تقیه به خاطر خوف بر جان، آبرو، مال و یا آنچه متعلق به این امور است.

ب: تقیه به خاطر خوف بر برادران مؤمن و وقوع ضرر بر آنان.

ج: تقیه به خاطر خوف بر وقوع ضرر بر حوزه اسلام. یعنی اگر تقیه کند ممکن است

موجب اختلاف و تفرقه بین مسلمانان گردد. و در نتیجه، اسلام ضرر ببیند.

بحث و نزاعی که هست، درباره همین تقیه خوفی است. و الا تقیه مداراتی که

خوشرفتاری و نیک خلقی با مردم است، ظاهراً مورد وفاق است. و آن را يك نوع زرنگی و هوشیاری و مستحب می‌دانند.

تقیه به اعتبار تقیه کننده: تقیه کننده یا از افرادی عادی و معمولی است یا از رؤسای مذهب، همچون پیامبر و ائمه طاهرين^۸ و فقهاء و مسئولین.

تقیه باعتبار کسانی که انسان از آنان تقیه می‌کند، آیا آنان کافر اند یا مسلمان اند؟ تقیه به اعتبار انجام فعل تقیه: آنچه انسان در آن تقیه می‌کند که یا در فعل محرم است، یا در ترك واجب است و یا در شرط و یا در جزاء، و در فعل مانع و یا قاطع و این که تقیه در فعل و عمل بر اساس موضوع خارجی است که متقی منه بر آن اعتقاد دارد. تقیه باعتبار احکام یا تقیه واجب است یا حرام، یا مستحب یا مباح یا مکروه یا وجوب نفسی است یا وجوب غیری.^{۱۰۶}

نمودار اقسام تقیه

۱. مطلوبیت ذاتی دارد = وجوب نفسی	مداراتی	تقیه
۲. مطلوبیت غیری دارد = وجوب غیری		
۱. خوف ضرر بر حوزه اسلام	خوفی	
۲. خوف ضرر بر دیگران		
۳. خوف ضرر بر نفس، مال و عرض. ^{۱۰۷}		

اقسام چهارگانه تقیه از نظر آیات و روایات

تقیه اکراهیه: عمل نمودن شخص مجبوره دستور جابر برای حفظ جان و سائر شئون خود.
تقیه خوفیه: انجام اعمال و عبادات بر طبق فتاوی رؤسای علمی اهل سنت در محیط آنها. و احتیاط کامل گروه امنیت در روش زندگی و معاشرت با گروه اکثریت برای حفظ جان هم مسلکان.

تقیه کتمانیه: کتمان مرام و حفظ مسلک و اختفای قدرت و جمعیت هم مسلکان و فعالیت سری در پیشرو اهداف، در موقع ضعف.
تقیه مداراتی یا تحبیبی: حسن معاشرت و زندگی با اهل سنت و حضور درمجامع و محافل عبادی و اجتماعی آنان برای حفظ وحدت و تشکیل يك دولت با قدرت.

توضیح این اقسام تقیه

اما تقیه اکراهیه: آیه ۱۰۶ سوره نحل بارزترین مصداق تقیه اکراهیه است که فرمود:

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ
بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.^{۱۰۸} کسی که پس از
ایمان به خدا کافر می‌شود نه آنکه او را به زور واداشته‌اند تا اظهار کفر کند و حال
آنکه دلش به ایمان خویش مطمئن است بلی آنان که در دل را به روی کفر
می‌گشایند، مورد خشم خدایند و عذابی بزرگ برایشان مهیاست.

در شان نزول این آیه شریفه مفسرین گفته‌اند: هنگامی که پیامبر اسلام 7 دعوت به
توحید را علنی فرمود و بت‌های مشرکان را مورد تعرض قرار داد، قریش دور شان صحابه را که
حامی و کسان قدرتمند نه داشتند مانند بلال، عمار، یاسر و سمیه رضوان الله علیهم را
معرض آزار و هتک شکنجه قرار دادند در رجوع به کفر اکراه نمودند. پدر و مادر عمار در
طریق خود ثابت قدم ماندند تا اینکه شهید شدند. ولی عمار بعلت ضعف بدن، تحمل
شکنجه نکرده به کلمه‌ای کفر بخواسته مشرکان، تلفظ نمودند.

این قضیه با این صورت به رسول خدا 7 رسید. فرمود: چنین نیست که عمار کفر اختیار
کرده باشد، بلکه او سر تا قدم ایمان است و ایمان به گوشت و پوست و خون او آمیخته
است. در این هنگام عمار با چشم گریان وارد شد. حضرت با دست مبارك اشک او را پاک
کرد، و فرمود: عمل تو مورد نکوهش نیست و اگر دوباره گرفتار مشرکان شدی، خواسته‌های
سابق خود را تکرار کردند، تو هم رفتار خود را تکرار کن. این آیه مبارکه درباره عمار نازل

شده.

بنابراین آیت و روایت معلوم می‌شود از هرکلمه کفر نسبت به مقدسات دین در مورد اکراه و تهدید به قتل از جانب مخالفان دین به طور ترخیص جائر است یعنی انسان مخیر است.

رُوي أَنَّ مُسَيْلِمَةَ الْكُذَّابِ أَخَذَ رَجُلَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ لِأَحَدِهِمَا مَا تَقُولُ فِي مُحَمَّدٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ | قَالَ فَمَا تَقُولُ فِي قَالَ أَنْتَ أَيْضًا فَحَلَّاهُ وَ قَالَ لِالْآخَرِ مَا تَقُولُ فِي مُحَمَّدٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ فَمَا تَقُولُ فِي قَالَ أَنَا أَصَمُّ فَأَعَادَ عَلَيْهِ ثَلَاثًا فَأَعَادَ جَوَابَهُ الْأَوَّلَ فَقَتَلَهُ فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ | فَقَالَ أَمَّا الْأَوَّلُ فَقَدْ أَخَذَ بِرُخْصَةِ اللَّهِ وَ أَمَّا الثَّانِي فَقَدْ صَدَعَ بِالْحَقِّ فَهَيْبَةً لَهُ. ١٠٩

روایتی منقول است مسلمانی را نزد مسیلمه که ادعای نبوت داشت، بردند. مسیلمه

پرسید: درباره محمد چه می‌گویید؟

مسلمان گفت: ایشان رسول خدا است.

مسیلمه: درباره من چه می‌گوئی؟

مسلمان: تو هم همین طور.

شخص دیگری را آوردند، هرچه سوال کرد جواب نداد و گفت من نمی‌شنوم. دستور داد او را بکشند. این خبر به رسول خدا⁷ رسید. فرمود: شخص اول، به دستور ترخیص که داشت عمل کرد. و شخص دوم حق را آشکار نمود و معزز داشت. و در حق او دعا فرمود: که شهادت را گوارای او باد.

یوسف بن عمران روایت می‌کند:

از میثم تمار شنیدم: امیرالمؤمنین * مرا نزد خود خواند و فرمود: ای میثم هنگامی

که عبید الله ابن زیاد تو را به تبری می‌خواند چه می‌کنی؟

گفتم: یا امیرالمؤمنین * به خدا قسم از شما اظهار برائت نمی‌کنم.

فرمود: در این صورت تو را کشته و به دار می‌آمیزد.

گفتم: صبر می‌کنم، زیرا در راه خدا جان دادن کار بزرگی نیست.

امام فرمود: ای میثم به خاطر این رفتار تو، در بهشت با من هم درجه ای. پس

اشتباه نشود که اگر کسی در موارد تقیه، تقیه نکند و کشته شود، خود کشی کرده است. بلکه در این گونه موارد برای انسان اختیار دارد که یا شهادت را بپذیرد و یا با تکنیک تقیه حفظ جان کند تا بیشتر در راه ائمه طاهرين^ع و در راه اسلام بهتر خدمت کند.

تقیه خوفیه و مدارک آن

تعریف این نوع که گذشت اما در این گونه تقیه خود شخص باید با زیرکی و با هوشی مواقع آن را تشخیص بدهد. و در هنگام تعارض اهم را بر مهم مقدم بدارد. و مدارک آن این قرار است:

۱. سید مرتضی علم الهدی^ع در رساله محکم و متشابه از تفسیر نعمانی نقل می‌کند: علی^ع فرمود: خدای تعالی مؤمن را از دوستی و هم بستگی با کافر نهی کرده ولی به او رخصت داده که در مورد تقیه تظاهر به دوستی کند. سپس این آیه را تلاوت فرمود:

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ^{۱۱۰} نباید اهل ایمان، مؤمنان را وا گذاشته و از کافران دوست گزینند، و هر که چنین کند رابطه او با خدا مقطوع است مگر برای در حذر بودن از شر آنها (تقیه کنند). و خدا شما را از (عقاب) خود می‌ترساند و بازگشت همه به سوی خدا خواهد بود. و می‌گوید این رخصت، تفضل و رحمت خداوند بر مؤمنان است که هنگام تقیه ظاهر آن عمل نمایند.^{۱۱۱}

۲. مدرک دیگری بر تقیه خوفیه از روایت طبرسی از امیرالمؤمنین^ع به دست می‌آید: امیرالمؤمنین^ع فرمود: من پس از بحث با طیب یونانی و نشان دادن بعضی اسرار ولایت در ضمن بیان وظیفه شرعی به تو دستور می‌دهم که در دینت عمل به تقیه کن. چه خداوند فرمود: لا يتخذ المؤمنون... و به تو اذن می‌دهم هر زمان ترس ناچار کرد، تظاهر به تفضیل دشمنان ما بر ما بنما. و از ما برائت کن. و اگر از خواندن نمازهای واجب بیم داشتی که کشته شود، ترك کن.

و پس از دستوراتی چند می‌فرماید: در صورتی که قلبت دوست و پیروی ماست. و در زمان کمی به زبان اظهار تبری از ما نمائی. و جان و مال و مقام خود و دوستان ما را در سالهای متمادی حفظ نمائی تا فرج خداوند رسیده، سختی بر طرف شود، بهتر از آن است که خود را در مورد هلاکت قرار دهی و دستت را از انجام امور دینی و اصلاح احوال برادران مؤمنت کوتاه کنی.^{۱۱۲}

تقیه کتمانیه

یعنی حرکت سری و کوشش مخفی با روش صحیح در نشر مذهب و تهیه قوی و قدرت کافی برای مقابله با مذهب باطل است.

چرا رهبران دین به این نحو تقیه دستور داده‌اند؟ چون فرقه شیعه فرقه ای است که اسلام واقعی را منحصر از دیدگاه تشیع باید ملاحظه کرد. شیعه در زمان صدور این روایات که دستور به این نحوه تقیه را داده است. در نهایت اقلیت و ضعف تشکیلاتی و در معرض هتاک و سفاکی سلاطین وقت و اکثریت مردمان زمان بود. اگر مذهب و مرام خود را بطور آشکار ترویج کرده و نشر می‌داد، تمام شناخته می‌شد. وجبران زمان طومار وجودشان را برچیده و دیگر اسمی از تشیع و اسلام واقعی باقی نمی‌ماند.

لذا بزرگ‌ترین روشن بینان عالم ائمه اطهار^ع این طریق شائسته و منحصر به فرد را برای حفظ آنان و بقای نشر مذهب حق اختیار فرمودند.

مدارک تقیه کتمانیه

عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا * يَقُولُ يَوْمَ قُتِلَ عُثْمَانُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ 7
قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ التَّقِيَةَ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَةَ لَهُ وَ اللَّهُ لَوْ لَا
التَّقِيَةَ مَا عَمِدَ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ فِي دَوْلَةِ إِبْلِيسَ فَقَالَ رَجُلٌ وَ مَا دَوْلَةُ إِبْلِيسَ فَقَالَ
إِذَا وُلِّيَ إِمَامٌ هَدَىٰ فَهِيَ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ عَلَىٰ إِبْلِيسَ وَ إِذَا وُلِّيَ إِمَامٌ ضَلَّالَةٌ فَهِيَ
دَوْلَةُ إِبْلِيسَ الْخَبِيرِ. ^{۱۱۳} حسن بصری روایت می‌کند: امیر المؤمنین * در روز قتل

عثمان فرمود: یعنی رسول خدا⁷ مؤکداً فرمود، تقیه از دین من است. و کسی که دارای تقیه نباشد واجد دین نیست. و اگر به روش تقیه عمل نمی‌شد، کسی در روی زمین، خدا را در مدت قدرت و سلطنت ابلیس، عبادت نمی‌کرد. شخص سوال کرد مراد از سلطنت و دولت ابلیس چیست؟

حضرت فرمود: در هر زمان امام هادی عادل بر اجتماع حکومت کند، دولت حق است. و هر زمان سلطان گمراه و فاسق بر اجتماع سلطنت نماید، دولت ابلیس است. از این روایت مطلبی به دست می‌رسد، این است که صرفاً کتمان داشتن مذهب و مرام و سکون مطلق نیست بلکه اطاعت و بندگی خداوند در زمان سلطنت شیاطین و سفاکان نیز قائم باشد. اخفای عمل و مرام اصحاب کهف هم از این قسم تقیه بوده و همچنین حضرت ابوطالب^x در اسلام مانند این اصحاب کهف می‌باشد و با آنکه در ابتدای اسلام اختیار فرمود، در ظاهر به روش تقیه دینش را از مشرکان مخفی نمود و تظاهر به مسلك آنها کرده تا بتواند از رسول گرامی اسلام⁷ حمایت نموده. مخفیانه فعالیت و کوشش در ترویج و انتشار دین مقدس اسلام نماید. چنانچه خداوند منان بتوسط آن حضرت و روش و تاکتیک صحیحش، خطرهای عدیده‌ای را از پیامبر اسلام⁷ دفع فرمود، کمک‌های فراوانی در رسیدن به هدف مقدسش نمود.

تقیه مداراتی

تعریفش که گذشت اما بعضی از ادله بر تشریحی بودن این تقیه این چنین است:

۱. معاویه بن وهب روایت می‌کند، از امام صادق^x پرسیدم: وظیفه ما در معاشرت با گروه خود یا فرقه‌های دیگر مسلمانان که در محیط ما هستند و ما با آنها خلط و آمیزش داریم، چیست؟ و چگونه نحو عشرتی سزاوار ماست؟

امام فرمود: امانات همه آنان را مسترد داشته. در موقع مخاصمه و ترافع نزد حاکم بر نفع درست کار و فرد گناهکار و نادرست، اقامه شهادت نموده، مریض‌های شان را عیادت کرده

و در مراسم تدفین مردگان شرکت داشته باشید.^{۱۱۴}

۲. در حدیثی از امام صادق^{*} می خوانیم که فرمود:

ایاکم ان تعملوا عملاً نعیر به فان ولد السوء یعیر ولده بعمله. کونوا لمن انقطعتم الیه زینا ولا تکنوا علینا شینا، صلوا فی عشائره م عودوا مرضاهم و اشهدوا جنازهم ولا یسبقونکم الی شیئ من الخیر. فا تم اولی به منهم. والله ما عبد الله بشیئ احب الیه من الخبء. قلت: و ما الخبء؟ قال^{*}: التقیه؛^{۱۱۵} از اینکه کاری کنید که در برابر مخالفان مایه سرزندی ما شود، بشدت پرهیزید؛ زیرا مردم پدر را به خاطر اعمال پسر بدش ملامت می کنند. سعی کنید مایه زینت و آبروی ما باشید نه مایه عیب ما. در مراکز آنها (عامه) نماز بگذارید و از بیماران شان عیادت کنید و در مراسم تشییع جنازه آنها حاضر شوید، و در هر کار خیر پیش قدم گردید (در اینگونه موارد در صورت لزوم به خاطر جلب محبت و اتحاد، خود را کتمان کنید) به خدا سوگند بهترین عبادت (در این گونه موارد کتمان است. راوی حدیث می گوید، کتمان چیست؟ امام^{*} فرمود: تقیه.

اینها چند تا دلیل روائی بودند که مفاد آنها جواز تقیه مداراتی و تحبیبی را واضح می کردند. اما در ضمن بیان سؤالی به ذهن ما می رسد، آن این است که آیا می توان تمام ریشه های اختلافات عقیده ای، فکری، سلیقه ای و مانند آن را بکلی از میان برد؟ و از افراد پراکنده جامعه ای یکنواخت و یک فکر و عقیده بوجود آورد؟

در برابر این سؤال صریحاً باید گفت: حتماً نه. چرا که هیچ قوم و ملتی را نمی یابیم که ده ها ماده اختلاف نداشته باشد. حتی پیروان آئین و مذهبی مانند اسلام که اصول و فروع و همه چیز آن بر پایه توحید و وحدت بنا شده، باز با گذشت زمان بر اثر انحراف از مسیر اصلی، گرفتار به اختلافها و شگافها شده اند. پس چه باید کرد؟

از یک سو بدون وحدت صفوف، هیچ کاری از پیش نمی رود. و از سوی دیگر رسیدن به وحدت به وسیله از میان بردن تمام عوامل اختلاف عملاً ممکن نیست.

آیا با این حال باید بنشینیم تا موریانهای اختلاف همه ستونهای کاخ سعادت جامعه را بخورند و از گون سازند. یا راهی به سوی "وحدت نسبی" وجود دارد؟

این جا است که متفکرین جهان امروز بفکر فرمولی افتاده‌اند که به آن بتوانند به این هدف تحقق بخشید. و فرمول زیر نتیجه این تلاش است:

۱. واحدهای بزرگ جامعه صرف نظر از نژاد، رنگ و زبان و موقعیت در اجتماع و مذهب، باید يك سلسله حقوق اجتماعی را بعنوان "حقوق بشر" به رسمیت بشناسند و در مدار اتباع خود و دیگران بکار بندند.

۲. هر کشوری باید گروه‌های اجتماعی خود را چنان آموزش دهد که برای حفظ وحدت، به يك سلسله منافع اصولی و اساسی جمعی، از قسمتی از خواسته‌های شخصی خود بگذرند. و به آنها تفهیم شوند.

۳. به همه افراد بیاموزند که عقائد دیگران را تا آنجا که خطری برای جامعه ایجاد نکند و موجب از میان رفتن اصول اساسی نشود، محترم بشمارند. و از جریحه دار ساختن عواطف دیگران پرهیزند.

۴. به آنها تفهیم کنند که حتی در آداب و رسوم معقول یکدیگر، شرکت کنند، و از این طریق جلب محبت دیگران کمک کنند.

پس اگر يك جامعه بر چنین فرمول عمل کند برای حفظ کشورهای اسلامی در يك صف ایستاده است. و برای کم کردن فاصله‌ها کوشیده و در ایجاد انگیزه‌های محبت و اتحاد و دوستی سعی کرده است. و بر این بود که ائمه طاهرين^ع در کلمات گوهر بار شان تاکید و تشویق کرده‌اند.

نسبت بین تقیه و توره

توره در لغت از وراء (بمعنی پشت) گرفته است که در مقابل امام (بمعنی جلو) قرار دارد. و در لغت بمعنی ستر و پوشاندن آمده است.

بین تقیه و توره نسبت تباین وجود دارد زیرا توره در لغت بمعنی ستر، و تقیه بمعنی حفظ و صیانت می‌باشد. در توره شخص، اراده واقع را می‌نماید، اما در تقیه چنین چیزی

لحاظ نشده است. و در توریه چند مصلحت، بخلاف تقیه بکار نرفته است. اما از نظر مصداق بین این دو نسبت عموم و خصوص من وجه برپا است که مورد اجتماع این دو، آن است که شخص تقیه کننده در موارد تقیه و در مقام اظهار خلاف حق، از توریه استفاده کند. زیرا اظهار خلاف اعم از اراده حق و واقع یا اراده خلاف آن است. یکی از موارد افتراق تقیه و توریه، تقیه کتمانی است که در این جا چیزی بیان نه شده باعث توریه پیش آید. مورد دیگری از افتراق تقیه و توریه این است که در توریه هیچ مصلحتی لحاظ نشده باشد. و یا اینکه مصلحت لحاظ شده جلب منفعت شخصی باشد.

نسبت بین تقیه و اکراه و اضطرار

بعضی موارد تقیه را منحصر در موارد اکراه و اضطرار دانسته‌اند.

شیخ انصاری & در مکاسب درباره اکراه چنین می‌فرماید:

ثم ان حقيقة الاكراه لغة و عرفا حمل الغير على ما يكرهه في وقوع الفعل من ذلك الحمل اقتترانه بوعيد منه مظنون الترتب الغير على ترك ذلك الفعل مضر بحال الفاعل او متعلقه نفسا او عرضا او مالا.^{۱۱۶}

آنچه از این تعریف بر می‌آید آن است که تحقق اکراه سه شرط دارد:

از طرف غیر صورت بگیرد. پس مواردی که انسان خود برای جلب منفعت یا دفع ضرر دست به کاری می‌زند، شامل نمی‌شود.

اکراه مستقیما متوجه به کاری شود که بر آن مجبور شده و نه بطور غیر مستقیم.

همراه با تهدید و وعیدی باشد که مضمون آن رسیدن ضرر جانی یا مالی یا عرضی به

شخص مکره باشد. به شرطی که انجام آن وعید محتمل باشد.

با توجه به شروط سه گانه فوق و با عنایت به اولین آیه‌ای که در مشروعیت تقیه نازل شد

که آن به تأیید تقیه عمار P پرداخته شده است. و در آن عبارت "الا من اكراه و قلبه مطمئن

بالایمان" آمده است. می‌توانیم در بعضی از موارد تطابق تقیه و اکراه را ثابت نماییم.

این شرایط سه گانه در مورد استدلال عمار P صدق می کند. و از طرف دیگر تعریف تقیه نیز بر آن منطبق است. اما اگر جایی این سه شرط صدق کند و تقیه صدق نکند، از موارد افتراق اکراه از تقیه می باشد.

پی نوشتها

۱. الشیخ المفید؛ تصحیح الاعتقاد، ص ۱۳۷.
۲. محب الاسلام؛ شیعه می پرسد، ج ۲، ص ۲۸۱.
۳. شیخ اعظم انصاری؛ رسائل الفقهیه، ص ۷۱.
۴. محمد بن مکی شهید اول، القواعد و الفوائد، ج ۲، ص ۱۵۵.
۵. نعمت الله صفری، نقش تقیه در استنباط، ص ۵۱.
۶. نعمت الله صفری، نقش تقیه در استنباط، ص ۵۲.
۷. التقیه بین العالم، ص ۵۳؛ عادل علوی.
۸. الکافی، ج ۲، ص ۲۲۰.
۹. علامه کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱۸.
۱۰. همان، ج ۴، ص ۶۴۶.
۱۱. سوره مائده ۲۷ - ۳۰.
۱۲. طبری: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۰۷.
۱۳. انبیاء ۵۱/ - ۶۵.
۱۴. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۱۲.
۱۵. سوره یوسف/ ۷۰.
۱۶. الکافی، ج ۲، باب التقیه، ص ۲۱۷.
۱۷. سوره بقره ۲۵۳.
۱۸. سوره طه/ ۴۳، ۴۴.
۱۹. سوره قصص ۴.
۲۰. غافر ۲۸.

٢١. غافر/٢٩.
٢٢. تفسير القرآن العظيم (ابن كثير)، ج٧، ص ١٢٧.
٢٣. وسائل الشيعة، ج١١، ص ٨٣.
٢٤. سورة تحريم/١١.
٢٥. تفسير نور الثقلين . ج٥، ص٢٧٧.
٢٦. مستدرك الوسائل، ج١٢، ص ٢٥٦، باب وجوب التقية مع الخوف.
٢٧. مستدرك الوسائل، ج ١٢، ص٢٦٢.
٢٨. سورة جمعه/٢.
٢٩. سورة حجرات/١٣.
٣٠. الغدير، ج٧، ص٣٣٤.
٣١. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد ج١٤، ص٨٤.
٣٢. بحار الانوار، ج٣٥، ص١٦.
٣٣. كنز الفوائد، ص ٨٠.
٣٤. الطوائف؛ ترجمه داود الهامى؛ ايمان ابو طالب ص٤٤٨.
٣٥. الطوائف؛ ترجمه داود الهامى؛ ايمان ابو طالب ص ٤٦٠.
٣٦. لطوائف؛ ترجمه داود الهامى؛ ايمان ابو طالب، ص ٤٦١.
٣٧. مستدرك الوسائل، ج٨، ص ٧٠.
٣٨. بحار، ج ٣٥، ص ١١٧.
٣٩. تنقيح المقال فى علم الرجال، ج٣، ص٧٩.
٤٠. اصول كافي، ج١، باب امير المؤمنين.
٤١. الكافي، ج١، ص ٤٥٣.
٤٢. اصول كافي، ص : ٤٥٢. ج١، باب ولادت امير المؤمنين.
٤٣. بحار الانوار، ج٣٥، ص ١١٥.
٤٤. ابن هشام؛ السنة النبويه، ج٣، ص٣١٧.
٤٥. وسائل الشيعة، ج٩، ص٣٢٨-٣٢٩.
٤٦. بحار الانوار، ج٧٥، ص٣٩٣.

۴۷. همان، ص ۱۴۴۷.
۴۸. همان، ج ۸۱.
۴۹. همان، ج ۴۶، ص ۳۱۶.
۵۰. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۶۴.
۵۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۹۳.
۲. همان، ص ۱۹۶.
۵۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۱۰.
۵۴. مهدی پیشوائی، سیره پیشوایان، ص ۴۱۴.
۵۵. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴.
۵۶. همان، ج ۴۴.
۵۷. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۶.
۵۸. همان، ص ۳۸.
۵۹. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۴.
۶۰. همان.
۶۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱.
۶۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۶۵.
۶۳. همان، ج ۴، ح ۱.
۶۴. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۸۰.
۶۵. همان، ص ۳۰۸.
۶۶. همان ج ۵۱، ص ۱۵.
۶۷. الارشاد، ج ۲، ص ۳۳۰.
۶۸. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۹.
۶۹. همان، ج ۵۰، ص ۲۹۰.
۷۰. همان، ج ۷۵، ص ۴۰۹.
۷۱. همان، ج ۵۱، ص ۳۴۴.
۷۲. همان، ص ۳۵۱.

-
۷۳. همان، ص ۳۵۹.
۷۴. همان، ص ۳۵۶.
۷۵. همان، ص ۳۵۴.
۷۶. تقيه از دیدگاه مذاهب و فرقه های اسلامي، ص ۹۵.
۷۷. صحيح بخارى ۵: ۶ باب اسلام عمر بن خطاب.
۷۸. المحلى ابن حزم ج ۸ ص ۳۳۶، م ۱۴۰۹.
۷۹. شرح العقيدة الطحاوى؛ قاضى دمشقى، ج ۲، ص ۵۳۳.
۸۰. صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۳۱، كتاب الحدود، باب الخمر.
۸۱. صحيح بخارى ج ۸ ص ۳۷ كتاب الادب، باب المداراة مع الناس.
۸۲. الفروق قرافى، ج ۴، ص ۲۳۶.
۸۳. احياء علوم الدين، غزالى، ج ۳، ص ۱۳۷.
۸۴. صحيح بخارى، ج ۱، ص ۴۱، باب حفظ العلم.
۸۵. مناقب الشافعى، بيهقى، ج ۱، ص ۱۱۲.
۸۶. حيلة الاولياء، ابونعيم، ج ۹، ص ۸۲/۸۴.
۸۷. محب الاسلام، شيعه مى پرسد، ج ۲، ص ۲۷۴.
۸۸. تاريخ يعقوبى، ج ۳، ص ۱۹۷.
۸۹. جامع البيان، طبرى، ج ۶، ص ۳۱۶.
۹۰. تقيه از دیدگاه مذاهب و فرقه های اسلامي غير شيعي، ص ۱۲۶.
۹۱. نحل ۱۰۶.
۹۲. آل عمران ۲۸.
۹۳. صحيح بخارى، كتاب الاكراه.
۹۴. تقيه از دیدگاه مذاهب و فرق اسلامي غير شيعي، ص ۱۶۶.
۹۵. المدونة الكبرى، مالك بن انس ج ۳، ص ۲۹، كتاب الايمان بالطلاق.
۹۶. احكام القرآن؛ ابن عربى، ج ۳، ص ۱۱۸۲/۱۱۷۷.
۹۷. فتاوى قاضى خان؛ فرغانى، ج ۵، ص ۴۸۴.
۹۸. همان، ج ۵، ص ۴۹۲.

۹۹. بمان، ج ۵، ص ۴۸۷.
۱۰۰. امام شافعی، احکام القرآن، ج ۲، ص ۱۱۵/۱۱۴.
۱۰۱. ابن حجر عسکلانی، فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۶۳.
۱۰۲. سیوطی، الاشباه والنظائر فی قواعد وفروع الفقه الشافعی، ص ۲۰۷. ۲۰۸.
۱۰۳. المغنی، ابن قدامه، ج ۸ ص ۲۶۲.
۱۰۴. ابن جوزی؛ زاد المسیر، ج ۶، ص ۶۹۶.
۱۰۵. المغنی، ابن قدامه، ج ۱۰، ص ۹۷.
۱۰۶. اندیشه های کلامی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۷۷.
۱۰۷. التقیه فی رحاب العلمین (شیخ انصاری و امام خمینی)، ص ۱۳.
۱۰۸. نحل، ۱۰۶.
۱۰۹. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۷۴، ۲۸ - باب جواز التقیه.
۱۱۰. سوره آل عمران/۲۸.
۱۱۱. وسائل الشیعه، باب امر بالمعروف، باب ۲۹.
۱۱۲. تفسیر الإمام العسکری، ص: ۱۷۲.
۱۱۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۵۲. باب وجوب التقیه.
۱۱۴. وسائل الشیعه، ج ۱، کتاب حج، احکام عشرت.
۱۱۵. همان، ج ۱۱، ص ۴۷۱.
۱۱۶. شیخ انصاری (ره)، المکاسب، شروط متعاقدین، ص ۱۱۹.

کتابنامه

القرآن الکریم.

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق، محمد ابوالفضل ابراهیم، ناشر: دار إحياء الكتب العربية - ۱۳۷۸.

ابن ادريس محمد، امام شافعی، احکام القرآن.

ابن البی العز، علی بن علی، شرح العقیده الطحاویه، المكتبة العصرية، ۱۴۲۷هـ.

ابن الجوزی، م ۵۹۷، زاد المسیر، تحقیق: محمد بن عبد الرحمن عبدالله، دار الفكر، ج ۱۴۰۷.
ابن حزم، الْمُحَلَّى بِالْأَثَارِ، مكتبة الشاملة نرم افزار.

ابن عربی، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، احکام القرآن، ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر.

ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، دار الكتب العلمية، منشورات: بیروت، ۱۴۱۹.

ابن هشام، عبدالملک بن هشام، السیرة النبویه، دارالفکر، ۱۴۱۲هـ.

ابونعیم أحمد بن عبدالله الأصبهانی، حيلة الاولیاء و طبقات الأصفیاء دار الكتاب العربي بیروت، ۱۴۰۵.

ابی الحسن، مسلم بن الحجاج نیشابوری، صحیح مسلم، دارالثقلین، بیروت، ۱۳۷۷.

أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل العسقلانی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، دار المعرفة - بیروت، ۱۳۷۹.

امام ابومحمد حسن بن علی عسکری، التفسیر المنسوب الی الامام العسکری، ناشر: مدرسه امام مهدی، قم، ۱۴۰۹ق.

بیهقی، نیشاپوری، سنن، المؤسسة السلامیه العامه، ۱۴۱۵هـ

پیشوائی، مهدی، سیره پیشوایان، مؤسسه امام صادق، قم، ۱۳۷۶.

ثامر هاشم العمیدی، تقيه از دیدگاه مذاهب وفرقه های اسلامی غیر شیعی، مترجم سید محمد صادق عارف، آستان رضوی، مشهد، ۱۳۷۷.

- ثقة الاسلام كليني، الكافي، ۸ جلد، دار الكتب الإسلامية تهران، ۱۳۶۵ هجری شمسی.
جعفر سبحانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، قم.
داوود، ترجمه الطرائف، چ ۲، نوید اسلام، قم، ۱۳۷۴ ش.
سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الاشباه و النظائر فی قواعد و فروع الفقه الشافعی، دارالکفر، ۱۴۳۰ ق.
شیخ انصاری، مرتضی، رسائل و مکاسب، جامع المدرسین، ۱۳۷۵.
شیخ انصاری و امام خمینی، التقیه فی رحاب العلمین، الامانة العامة للمؤتمر، ۱۳۷۳.
شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، مصحح: مؤسسة آل البيت ^، قم، ۱۴۰۹ ق.
طبری ابوجعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، دار المعرفه: بیروت: ۱۴۱۲ ق.
عادل علوی، التقیه بین الاعلام، الموسسه الاسلامیه العامه، ۱۴۱۵ ه.
عروسی، حویزی عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ ق.
علامه مجلسی، بحار الأنوار، ۱۱۰ جلد، مؤسسة الوفاء بیروت - لبنان، ۱۴۰۴ هجری قمری
غزالی، محمد بن محمد حلبی، احیاء علوم الدین، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۲۳.
فخر رازی، محمد بن عمر، مناقب الشافعی، المكتبة الازهریه للتراث، ۱۳۸۷ ه.
قاضی خان، حسین بن منصور، فتاوی قاضی خان فی مذهب الامام الاعظم ابی حنیفه،
دارالکتب العلمیه، ۱۳۸۸ ه.
قرافی، احمد بن ادريس، الفروق او انوار البروق فی انواع الفروق، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ه.
کراچکی، محمد بن علی: ۴۴۹ ق، کنز الفوائد، مصحح: نعمة، عبدالله، ناشر: دارالذخائر،
ایران، قم، ۱۴۱۰ ق
مالک بن انس، المدونة الكبرى، مطبعة السعادة، دار احیاء التراث، بیروت، لبنان.
محب السلام، شیعه می پرسد، بی نا، تهران، ۱۳۹۸.
محمد بن اسماعیل، بخاری، صحیح بخاری، دارالطباعه العامره استانبول، دارالفکر، ۱۴۰۱ ه.
محمد بن جریر الطبری ابوجعفر، تاریخ الطبری تاریخ الأمم والملوک، دار الکتب العلمیه،
بیروت، ۱۴۰۷.
محمد بن مکی عاملی (۷۸۶ ق)، القواعد و الفوائد، ناشر: کتابفروشی مفید چاپ: ۱ - قم - ایران.

مفید، محمد بن محمد، تصحیح اعتقادات الإمامية: ۴۱۳ ق، مصحح: درگاهی، حسین: کنگره
شیخ مفید، قم، ۱۴۱۴ ق

نعمت الله صفری، نقش تقیه در استنباط، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۱.

نوری طبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ ق.

یزدی، محمود، اندیشه‌های کلامی شیخ طوسی، دانشگاه رضویه، ۱۳۷۸.

یعقوبی، ابن الواضح، تاریخ یعقوبی، مکتبه المرتضویه، عراق، النجف.